هو العلیم

سپردن امور به خدا و آسان شدن مصیبت‌ها

از تحمل سختی تا رشد معنوی در روایت عاشورا

شرح حدیث عنوان بصری ـ انفاق و گذشت ـ جلسه ۹۵

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذباللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين و اللّعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه‌السّلام در تتمّه و در ذيل مطالب گذشته به عنوان می‌فرمايند:

«اگر بنده امور خود را از ناحيهٔ خدا بداند مصائب دنيا بر او آسان خواهد شد.»

در مجالس گذشته صحبت بر اين بود كه نظام عالم، نظام تعلّقات و نظام ارتباطات است. هر شخصی كه در اين دنيا پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد به‌واسطهٔ اين مطلب، تعلّقاتی برای او به‌وجود می‌آيد.

در وهلهٔ اول تعلّق به خود، در عالم طفوليّت است و بعد همين كه كم‌كم پا به رشد می‌گذارد تعلّق به

اطرافیان و جوانب پیدا می‌شود. در وقتی که به‌دنیا می‌آید هیچ تعلّقی ندارد و خیلی تعلّق بسیط و صافی است و به دور از زنگارها و به دور از هویٰ‌ها است. وقتی که بچّه به دنیا می‌آید فقط وجود خود را عرضه می‌کند و چیز دیگری همراه با خود به این دنیا نمی‌آورد. و کم‌کم به تنها کسی که تعلّق پیدا می‌کند مادر اوست. چون مادر رفع حوائج او را می‌کند و به کس دیگری تعلّق ندارد. افکار او و آراء او و نظرات او تماماً افکار و نظرات بی‌تعلّقی و توحیدی است و همهٔ ارتباطاتی که دارد توحیدی است.

هیچ‌وقت دیده‌اید بچّه‌های کوچک بر اساس روابط اجتماعی و معیارهای اجتماعی با همدیگر عُلقه برقرار کنند؟! مثلاً چون این بچّه در خانواده‌اش ثروت زیادی است به این خاطر با او ارتباط برقرار کند و وقتی که می‌خواهد بازی بکند سراغ این بچّه بیاید. یا چون این بچّه هوش و استعداد بیشتری دارد بچّه های دیگر بر این اساس با او روابط برقرار کنند. یا این بچّه چون لباس زیباتر و قشنگ‌تری پوشیده است اطفال دیگر بر این اساس با او ارتباط و روابط

و دوستی و محبت برقرار کنند. اصلاً اینها نیست و اصلاً این مسئله وجود ندارد. فقط و فقط ارتباط بر اساس خود وجود اوست، بر اساس خود حیات و خود زیست اوست و بر اساس خود خلقت اوست. کم‌کم که این طفل بزرگ می‌شود و به‌واسطهٔ تربیت و فرهنگ خارج از خود، به ارزش‌هایی در ذهن خود و در نفس خود تعلّق پیدا می‌کند، نگاه می‌کند و می‌بیند که اهل منزل با معیارهایی با افراد ارتباط پیدا می‌کنند و آنها را فرا می‌گیرد. روابط بر اساس یک مسائل اعتباری است و آنها را به‌عنوان یک ارزش حقیقی تلقی می‌کند و ملاک قرار می‌دهد.

توضیح روایت «إنّی اُحِبُّ مِن الصِّبیان أربع»

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «**إنّ اُحبُّ مِن الصِّبیانِ أربع**؛ من چهارخصلت از اطفال را دوست دارم.» اول اینکه «**أنّهم الباکون**؛ گریه می‌کنند» و این گریه حالت ترحّم است. و دوم اینکه «**یُعَمّرُون ثمّ یُخَرِّبُون**»؛ دیدید منزل می‌سازند؟ جایی را با گل و خاک و از این چیزها می‌سازند و همین‌که ساختند و تمام شد، یک‌مرتبه با لگد می‌زنند و همه

را خراب می‌کنند. و یکی هم «**علی التُّراب یَجتَمِعون**؛[1] با خاک خیلی بازی می‌کنند.» چون هیچ نوع جنبهٔ تعلّقی در خاک نیست. خاک هیچ جهتی را از نقطه‌نظر اشیاءِ جاذبه و جالبه ندارد.

افضلیت سجده بر تربت سیدالشّهداء به‌جای مُهر

بهتر است انسان در هنگام نماز بر خاک سجده کند. یعنی افضل موارد سجده، خاک است. اول

---

[1] زَهْرُ الرِّبیع (جزائری)، طبع سنگی، ص ۲۵۹؛ المواعظ العددیّه، ص ۲۵۹؛ روح مجرد، ص ۵۹۷:
«[حاج سید هاشم حداد] می‌فرمودند: چقدر من از این کلام رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم خوشحال می‌شوم و هر وقت یاد آن می‌کنم حالت ابتهاج و مسرّت به من دست می‌دهد، آنجا که فرموده است:
"إنّی أُحِبُّ مِنَ الصِّبیانِ خَمسَةَ خِصال: الاوّلُ أَنَّهُمُ الباکونَ؛ الثّانی عَلی التُّرابِ یَجتَمِعونَ؛ الثّالِثُ یَختَصِمونَ مِن غَیرِ حِقدٍ؛ الرّابِعُ لا یَدّخِرونَ لِغَدٍ؛ الخامِسُ یُعَمِّرونَ ثُمَّ یُخَرِّبون."
من پنج کار اطفال را دوست دارم: اوّل آنکه پیوسته گریانند؛ دوّم آنکه بر سر خاک گِرد می‌آیند؛ سوّم آنکه بدون حقد و کینه با هم دعوا می‌کنند؛ چهارم آنکه برای فردا چیزی را ذخیره نمی‌نمایند؛ پنجم آنکه خانه می‌سازند و سپس آن را بدست خودشان خراب می‌کنند.»

خاک است و بعد سنگ است و بعد به ترتیب، چوب است. در آن حدی که انسان مجاز است سجده کند یعنی غیر از ملبوسات و غیر از مأکولات و غیر از معدِنیات، در آن مراتبِ سجده، خاک مقدم است. حتّی بزرگان در زمان‌های سابق در سجّاده‌های خودشان به جای مُهر، خاک قرار می‌دادند. یک مقدار خاک قرار می‌دادند و سجده بر خاک می‌کردند. و همین‌طور مستحب است که انسان بینی خود را هم روی خاک بگذارد.[1] حتّی تربت سیدالشّهداء را هم در زمان‌های سابق به کیفیّت فعلی نمی‌بردند بلکه یک مقدار از خاک خود آن زمین را به‌عنوان سجده‌گاه در درون کیسه‌ای قرار می‌دادند و افراد آن را در سجّاده خودشان باز می‌کردند و بر

---

[1] من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۰. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۹؛
«... و سَجدَ علی ثَمانیةِ أَعظُمٍ الجبهَةِ و الکَفَّینِ و عَینَیِ الرُّکبَتَینِ وَ أَنامِلِ إبهَامَی الرِّجلَینِ و الأَنفِ، فهذه السَّبعَةُ فَرضٌ و وَضعُ الأَنفِ علی الأَرضِ سُنّةٌ.»

ترجمه: «هشت موضع در سجده باید روی زمین باشد: بالاترین جایِ پیشانی، دو کف دست، سر زانوها، انگشتان ابهام پا (شصت پا) و بینی؛ این هفت موضع واجب است. و قرار دادن بینی روی زمین سنت است.» (محقق)

همان سجده می‌کردند. و این تاثیرش بیشتر است و توصیه می‌کردند که در بعضی از موارد و در بعضی از اربعینیّات به این کیفیّت عمل کنند.

صحیح نبودن نوشتن بر روی مُهر، حتی اسماء متبرکه

این خاک جنبهٔ بی‌تعیّنی دارد. اما حالا آمده‌اند و مهر درست کرده‌اند و آن را می‌سایند و نرم می‌کنند و نقوشی روی آنها حک می‌کنند که اینها هیچ‌کدام صحیح نیست. بعضی که می‌خواهند مهر بردارند می‌گردند و یک مهر صاف‌تر را پیدا می‌کنند که با مزاج سازگارتر باشد. گر چه اسماء متبرکه است ولی نباید روی مهر اسم پیغمبر و امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم‌السلام را قرار داد. باید در هنگام نماز توجه مصلّی فقط به خدا باشد و بس. نوشتن روی مهر صحیح نیست؛ چه اسم رسول خدا یا امیرالمؤمنین یا سیدالشّهداء علیهم‌السلام.

استحباب فقط در تربت سیدالشهداء، نه تربت همهٔ اعتاب مقدسه

مصلّی در هنگامی که چشمش به مهر می‌افتد نباید به نقش نظر کند که آن نقش در چشم و دیدگان

او ظاهر شود، باید خاک ببیند. منتها تربت سیدالشّهداء علیه‌السلام از باب تبرّک مزیّت دیگری دارد و مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ حتّی وقتی که ما مهرهایی در منزل داشتیم و این مهرها مال مشهد بود و مثلاً روی آنها نوشته بود تربت امام رضا علیه‌السّلام، ایشان به ما می‌فرمودند: «همهٔ آنها را گِل کنید و در باغچه بریزید.»

آن تربتی که مستحب است و دستور به آن است، فقط تربت سیدالشّهداء است.[1] یعنی اگر شما از خاک مدینه که خاک جدّ سیدالشّهداء است و رسول خدا بر سیدالشهداء افضل است ـ او پدر همهٔ ائمّه است و ولایت ائمّه از ناحیهٔ رسول خدا اخذ می‌شود

---

[1] وسائل الشیعه، ج 5، ص 366:

«محمّدُ بنُ الحسنِ في المِصباحِ بإسنادهِ عَن معاويةَ بنِ عمّارٍ قال: كانَ لِأبِي عبدِ اللهِ عليه‌السلام خَريطَةُ ديباجٍ صَفراءُ فيها تُربةُ أبِي عبدِ اللهِ عليه‌السلام فكانَ إذا حَضَرَتهُ الصّلاةُ صَبَّهُ علَى سجّادتِهِ و سَجَدَ عليهِ ثمّ قال عليه‌السلام: "إنّ السُّجودَ علَى تُربةِ أبِيعبداللَهِ عليه‌السلام يَخْرِقُ الحُجُبَ السَّبعَ".»

ترجمه: « معاویه بن عمار می گوید: امام صادق علیه السلام را کیسه ای ابریشمین و زرد بود که در آن خاک کربلای اباعبدالله الحسین علیه السلام بود. چون هنگام نماز فرا می رسید آن خاک را بر سجاده خود می ریخت و بر آن سجده می کرد. سپس حضرت فرمودند: "سجده کردن بر تربت حسین علیه السلام حجابهای هفتگانه را از هم می دَرد."»

و آنها هرچه دارند از رسول خدا دارند ـ شما حتّی خاک مدینه را سجده‌گاه خودتان قرار بدهید اصلاً مستحب نیست.

راه رسیدن به خدا فقط از طریق سیدالشّهداء علیه‌السّلام

آنچه که هست فقط تربت سیدالشّهداء است که حساب و کتاب دیگری دارد و این خواست خداست و خدا این‌طور قرار داده است. و ما نمی‌دانیم آن حضرت چه کرده و چه تاثیری در عالم وجود به‌وجود آورده و چه تحوّلی از خود قرار داده است، همین‌قدر می‌دانیم که راه ما برای رسیدن به خدا از طریق سیدالشّهداء علیه‌السّلام است.

مذمت اهل ظاهر در ایجاد دستگاه‌هایی برای سهولت در اقامهٔ نماز

حالا می‌آیند و این مهرها را یک طور دیگر می‌کنند و مثلاً درستش می‌کنند و در پلاستیک می‌گذارند. یک جا دیدم ـ در مشهد یا جایی دیگر بود ـ نوشته بود: «مهری که شک را از بین می‌برد!» به مغازه رفتیم و گفتیم: این مهری که شک را از بین می‌برد چیست؟! گفت: «یک دستگاه دارد که هر

وقت کسی سجده کند شماره می‌اندازد.» گفتم: بسیار خوب! پس یک چیزی هم درست کنید برای اینکه آدم یک وقت تسبیحات را هم کم و زیاد نگوید و یک شماره و کنتور هم برای سبحان الله درست کنید و یک دستگاهی هم برای تصحیح الحمدالله درست کنید! تمام اینها باطل است و تمام اینها دور شدن از خداست! اگر انسان نماز را با شک بخواند چه اشکالی دارد؟! برای شک، در اسلام حکم آمده است؛ شک بین یک و دو باطل است، شک بین دو و سه باطل است، شک بین سه و چهار بنا را بر اکثر انسان می‌گذارد و نماز را می‌خواند و بعد هم یک رکعت می‌خواند. کنتور گذاشتن و شماره انداختن و اینها از دستوراتی است که اضافه شده است.

توجّه می‌فرمایید که این دیدگاه، دیدگاه ظاهری به عبادات است و دیدگاه توجّه به رکعات و [حرکات] است. دیدگاهی که رسول خدا آورده است: «**الصَّلاةُ قربانُ کلّ تَقیٍّ**»[1] است. دیدگاهی است

---

[1] کافی، ج ۶، ص ۷.

که وقتی انسان مشغول نماز می‌شود اصلاً نداند چند رکعت خوانده است، اصلاً متوجّه نشود که دو رکعت بوده یا سه رکعت بوده است.[1] بله از آنجایی که به‌طور عادی و به‌طور متعارف انسان متوجّه می‌شود که بالأخره یک رکعت خوانده است این را مبنا قرار دادند و بعد بر اساس این مسئله، احکام شک را وضع کرده‌اند. و انسان بر طبق آن احکام عمل می‌کند و نمازش هم صحیح است. این نماز، نمازی است که مؤثّر است، این نماز نمازی است که تأثیر دارد و بقیّه مسائل اضافات است و همهٔ اینها خلاف است. اینها از مسائل من‌درآوردی است که یک عدّه عوام به‌خیال خودشان برای راحت کردن کار مردم، اینها را وسیله برای کسب و کار دنیا قرار داده‌اند و تبلیغاتش را هم می‌کنند.

مهر باید صاف باشد گر چه اشکال ندارد که انسان بر همان نقوش نماز بخواند، البته بعضی‌ها

---

[1] روح مجرد، ص۱۶۱:
مرحوم مطهّری می‌فرمودند: «در یک‌بار که خدمت‌شان (مرحوم حداد) بودم از من پرسیدند: "نماز را چگونه می‌خوانی؟" عرض کردم: کاملا توجّه به معانیِ کلمات و جملات آن دارم! فرمودند: "پس کِی نماز می‌خوانی؟! در نماز توجّه‌ات به خدا باشد و بس! توجّه به معانی مکن!"» (محقق)

اشکال می‌کنند ولی اشکالی ندارد و نماز هم صحیح است. ولی صحبت در این است همین‌که شما می‌خواهید سر به مهر بگذارید آیا چشمتان به این نقوش می‌افتد یا نمی‌افتد؟! خاطره‌ای از این نقوش در ذهن می‌آید یا نمی‌آید؟! همین غلط است و صحیح نیست. انسان غیر از خاک چیزی را نباید ببیند. «علَی التُّراب یَجتَمِعون؛ بچّه ها با خاک بازی می‌کنند.»

مطلب چهارمی که رسول خدا می‌فرماید این است: «یَختَصِمون مِن غَیر حِقدٍ؛ بدون اینکه حقد و کینه‌ای در دل داشته باشند با هم دعوا می‌کنند.» یعنی دعوا سر هیچی! دعواهایی که مردم در دنیا می‌کنند بر اساس کینه و حقد و مطالب از پیش‌ساخته و پرداخته است. این می‌گوید که تو این کار را کردی، صبر کن وقتی که من به قدرت برسم پدرت را درمی‌آورم! آن به این می‌گوید که تو این کار را کردی، حالا صبر کن من دستم به تو برسد فلان کار را انجام می‌دهم! تمام مسائل عالم دنیا و عالم دنائت و رذالت بر اساس مسائل نفسانی و گیرهای نفسانی است که انجام می‌گیرد. اما بچّه‌ها این‌جور نیستند. این بچّه توپ را به آن طرف زده است و آن بچه با او دعوا می‌کند که چرا توپ را به

آن طرف زدی؟ بعد که توپ را برمی‌دارند، با هم آشتی می‌کنند و با هم حقد و کینه ای ندارند. این می‌گوید: چرا این طرف آمدی و با همدیگر دعوا می‌کنند، دو دقیقه بعد با هم آشتی می‌کنند. یعنی حساب، حساب نفس نیست تا آنها را گیر بیندازد و گرفتار کند و تا شخص به مقصود نرسد دست از آن گیر نفسانی بر ندارد و تا عقدهٔ دل را خالی نکند دائماً در فکر باشد.

این می‌شود مبنای توحیدی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم که برای توحید آمده است، پس ما باید به این نقطه برگردیم، ما این نقطه را داشتیم ولی خودمان را گرفتار کردیم. ما این مرتبه را داشتیم و همهٔ ما در چنین موقعیتی بودیم. به قول مرحوم مولانا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که می‌گوید:

چون‌که بی‌رنگی اسیر رنگ شد ❊❊❊ موسیی با موسیی در جنگ شد

چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی ❊❊❊ موسی و فرعون دارند آشتی[1]

---

[1] مثنوی معنوی، دفتر اول.

تعلقات انسان در دوران مختلف زندگی

این رنگ، رنگ تعلّقات است، رنگ مَنیّت‌هاست و رنگ مسائلی که خارج از دایرهٔ توحید و وحدت است. وقتی که انسان سنّش بالا می‌آید این تعلّقات هم کم‌کم زیاد می‌شود و این تعلّقات در هر سنّی مطابق با همان سنّ، شکل همان موقعیت و همان وضعیت را پیدا می‌کند. در سنّ ده سالگی یک نوع تعلّقاتی دارد؛ به دفتر و مداد و قلم و توپ و وسایل بازی ولعب تعلّق دارد. در پانزده سالگی یک نحوه تعلّق دارد، در دوران نوجوانی تعلّقات او تغییر پیدا می‌کند و به هر مقدار که انسان پا به سنّ کهولت بگذارد تعلّقات او قوی‌تر و شدیدتر و محکم‌تر و از بین نرفتنی‌ترخواهد شد.[1]

عمر و یزید و شریح قاضی نمونه‌هایی از تعلق ریاست در دوران کهولت

وقتی که به سنّ کهولت می‌رسد تعلّقات او دیگر تعلّقات شهوانی در راستای مسائل دیگر است نه در راستای غرائز جوانی. بلکه تعلّقات ریاسات و

---

[1] برای اطلاع بیشتر نسبت به مراحل حیات انسان رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۴ ـ ۳۳.

حکومت‌کردن‌ها و از آنِ خود قراردادن‌ها است که آنها دیگر از بین نمی‌رود و خدا باید به داد برسد تااینکه آنها را از این نفسی که در وجود او مهر شده و محکم شده و سفت شده است بتواند بیرون بیاورد. حاضر است فرزند خود را فدا کند امّا از حکومت دست بر ندارد! مگر هارون به مأمون نمی‌گفت که من برای ریاست هیچ مانعی نمی‌بینم و اگر تو که فرزندم هستی بخواهی در مقابل من بایستی به راحتی تو را کنار می‌گذارم. یعنی از فرزند می‌گذرد چه برسد از مردم و سایر مسائل. هر چیزی که بتواند در مقابل اقتدار او بایستد از بین می‌برد.

سیدالشّهداء که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است را به بهانهٔ اینکه به مخالفت با اسلام قیام کرده است کنار گذاشتند و از او گذشتند. التفات می‌فرمایید! یعنی شریرترین فرد زمان به نام یزید می‌آید و از بهترین فرد زمان ردّ می‌شود و او را در نقاب دفاع از اسلام و در نقاب مخالفت با خلیفهٔ مسلمین کنار می‌گذارد و از بین می‌برد و به این شکل درمی‌آورد.

عُمر برای بقاء حکومت خود بهترین فرد روی زمین، دختر سول خدا را به‌خاطر مخالفت با بیعت با خلیفهٔ مسلمین کنار می‌گذارد و از بین می‌برد و له می‌کند و تکه‌تکه می‌کند. چون دختر رسول خدا می‌خواهد با خلیفهٔ مسلمین مخالفت کند و ما باید او را کنار بگذاریم. یعنی وقتی که مسئلهٔ تعلّقات جلو می‌آید هیچ چیزی نمی‌فهمد. وقتی پای نفس جلو می‌آید معیاری برای خود نمی‌بیند. همه فتوا می‌دهند؛ از شُریح قاضی گرفته که فتوا به حلیّت قتل سیدالشّهداء می‌دهد تا سایر افراد و فرماندهان و سربازان و ملّت که با یک یا دو کیلو گندم و چند درهم و بعضی از تهدیدات و بعضی از تشویقات، برای از بین بردن بهترین افراد اقدام می‌کنند.

خطر مهلک و نابودکنندهٔ تعلقات

ببینید این تعلّقات چقدر مسئلهٔ مهمّی است. چقدر این مسئلهٔ تعلّقات، مسئلهٔ خطرناک و هلاک‌کننده و ازبین‌برنده و نابودکنندهٔ سعادت انسان است. کسی که به این مرتبه برسد تمام درب‌های سعادت و خوشبختی را به روی خود می‌بندد. مسئلهٔ تعلّقات این کار را برای انسان انجام می‌دهد و نعوذ

بالله که انسان به این مسئله گرفتار بشود.

لزوم تهذیب و گذشتن از نفس، برای تصدّی موقعیت اجتماعی

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این‌قدر تکیه داشتند بر اینکه شخصی که می‌خواهد موقعیتی را تصدّی کند باید تهذیب نفس کرده باشد و از نفس گذشته باشد. مگر گذشتن از نفس، پرداختن به مسائل عادی مثل حمام رفتن است؟! گذشت از نفس یک مسئله‌ای است که فقط خدا باید دست انسان را بگیرد و چه کسی می‌تواند ادّعا کند که از نفس گذشته است؟!

بیان داستانی در معنای مراقبه

فردی می‌گفت که برای دیدن شخصی به نزد او رفتم و از طرف مرحوم آقا حامل پیغامی بودم که باید این شخص بر اساس مبانی شرع مطلب را قبول می‌کرد. به‌هرحال فردی که در چنین موقعیتی قرار می‌گیرد باید قبلاً چنین مسئله‌ای را طی کرده و مطلب را گذرانده باشد. آن شخص می‌گفت که وقتی رفتم و مطلب را مطرح کردم بسیار برافروخته شد و رنگ صورت او قرمز شد و به حالت تحکّم

گفت: «نه‌خیر! این مطلب صحیح نیست. چون وضعیت به این نحو است، پس این مطلب در اینجا هیچ جایی ندارد.»

آخر چرا ناراحت می‌شوی؟! بگویید که به نظر ما مسئله به این شکل است، دیگر قرمز شدن و برافروخته شدن و با این کیفیت جواب دادن یعنی چه؟! بگویید که دلیلش این است و تمام شد. وقتی که انسان بخواهد مسئله‌ای را برای خدا انجام بدهد و نیّتش او باشد که دیگر ناراحت شدن و پرخاش کردن ندارد. خدا همین‌جا می‌آید و انسان را محک می‌زند و انسان زیرک باید در همین‌جا توقف کند. با خود بگوید اگر بنده در چنین موقعیتی نبودم و چنین مطلبی در مجلسی مطرح می‌شد آیا باز هم پرخاش می‌کردم؟ یا گوش می‌دادم و می‌گفتم ممکن است این‌طور باشد، و یا ممکن است این‌طور نباشد، و فلان مطلب به این کیفیت اکتفاء می‌کند و نیاز به تهیّه و تهیّؤ برای فلان قضیه هم نیست. خیلی راحت می‌توان برخورد کرد.

ببینید! خدا در هرجا برای انسان ملاک قرار داده است. خدا برای انسان مایِز قرار داده است و اگر این

فرد در چنین وضعیتی این‌گونه عکس‌العمل نشان می‌داد چقدر برایش خوب بود و چقدر صحیح بود و چقدر برای نفسش مفید بود و چه گذشتی در اینجا انجام می‌داد و چه آمادگی‌ای برای مطلب بعد برای او پیدا می‌شد! تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل. در همهٔ مطالب و مسائل و جریانات، کیفیت و وضعیت به این منوال است و انسان باید این ملاک را در طول زندگی رعایت کند. ما مراقبه‌ای می‌شنویم، مراقبه همین است. پس چه فکر کردیم؟! ولی ما اینها را کنار می‌گذاریم.

پاسخ استاد محترم و معزز به شخصی که برعلیه ایشان کتابی می‌نوشت

شخصی آمد و به بنده گفت:

آقا، فلان‌کس در یکی از شهرستان‌ها برعلیه شما کتاب می‌نویسد و گفته: «من تابه‌حال گشته‌ام و پنجاه مورد از مواردی که فلان شخص دروغ گفته، خلاف کرده و یا بر خلاف آنچه که گفته است عمل کرده جمع‌آوری کرده‌ام و دارم می‌نویسم.»

گفتم: صد مورد هم من می‌گویم و به چیزهایی که او نمی‌داند اضافه کنید؛ بیا اینها را هم بگیر و بگو

که اضافه کند. حالا اگر می‌گفتم: شما برو و به این شخص بگو که بیاید و من او را ببینم، و یا دفترچه را پیدا کنید و ببینیم چه نوشته است و ما هم از این‌طرف جمع بشویم و لشگر را بر این طرف و بر آن طرف بسیج کنیم، چه می‌شد؟!

بگیر و ببند و امانش مده *** به دست من

پهلوانش بده

این از آن طرف بگیرد و ما هم لشکر طوس و افراسیاب و اسفندیار را به‌خاطر کشک و خیال و تصوّرات راه بیندازیم! گفتم به او بگو: موارد اینها نیست و بی‌خود ننویس، موارد را من به تو می‌گویم؛ چون که خودم می‌دانم. ﴿بَلِ ٱلۡإِنسَٰنُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦ بَصِيرَةٞ﴾.[1] بعد این شخص رفته بود و به او گفته بود و اصلاً قضیه تمام شد و اصلاً خراب شد و تا حالا هم که ما آن نوشته را ندیده‌ایم. إن‌شاءالله بعد به دستمان برسد و خودمان را اصلاح کنیم. حتّی اگر این قضیّه هم بخواهد انجام شود انسان باید نگاه کند که آیا مطلب واقعیت دارد یا نه؟ نباید به او کار داشته

---

[1] سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۹۶:
«بلکه انسان بر خودش آگاه است»

باشد بلکه باید به این توجّه کند که اگر انسان خطایی انجام داده است خودش را درست کند و خودش را اصلاح کند. این مکتب، مکتبی است که راه را به انسان یاد می‌دهد.

الآن این مطالبی را که شما مشاهده می‌کنید، این قضایایی را که می‌بینید و این مطالبی را که می‌بینید منتشر می‌شود؛ این از او می‌گوید و او از این می‌گوید، شما رفقا و دوستانی که در اینجا هستید بفرمایید که واقعاً اینها بر چه اساس و معیاری دور می‌زند؟ آیا همهٔ اینها برای خداست؟! آیا آن‌کسی که این مقاله را می‌نویسد و دست به قلم می‌برد واقعاً خدا در نظرش است؟! آیا همان موقع که مقاله را می‌نویسد اگر کسی به او بگوید: «تو که این مقاله را می‌نویسی او هم دارد این مطالب را از تو می‌نویسد»، آیا باز هم می‌نویسد یا دیگر نمی‌نویسد؟! می‌گوید که بیا با هم معامله کنیم، تو ننویس و ما هم نمی‌نویسیم.

مبنای حرکت مردم براساس تعلقات و بقاء دنیا

مردم همین هستند. این تعلّقات که واقعاً خانمان

برانداز هستند بنای حرکت مردم است و بنای بقاء این دنیا است و این دنیا بقایش بر همین است. حالا ما به سایر مسائل کار نداریم و به چیزهایی که قطعاً در مسیر اِهلاک انسان است و در مسیر از بین بردن همهٔ استعدادها و آمادگی‌ها و امکانات است کار داریم.

تجسّس و پرونده‌سازی برای افراد، مشمول سخت‌ترین عذاب‌ها

آخر آن کسی که این نحوه زندگی می‌کند می‌تواند نماز بخواند؟! دیگر حالی برایش هست که بتواند فکر کند؟! تمام ذکرش به این است که چطوری خرده‌ها را بگیرد و در پرونده‌ها را جمع کند تااینکه یک روزی به‌درد بخورد. تمام فکرش بر این است که اطّلاعات را از موارد مختلف بگیرد و بایگانی کند. و بدترین افراد در روز قیامت و سخت‌ترین عذابها در روز قیامت بر طبق روایت نصیب آن کسانی است که بخواهند از کار و اسرار مردم سر دربیاورند. از آنچه را که هر شخص برای خودش دارد، بخواهند سر دربیاورند.

بالأخره انسان جایزالخطا است و خطا و اشتباه

می‌کند. این طرف بروند، آن طرف بروند و پرونده درست کنند، بخواهند برای مردم و موقعیت مردم مسئله درست کنند، خداوند قسم یاد کرده است که من بدترین عذاب‌ها را به این افراد می‌دهم و نصیب این‌گونه افراد خواهم کرد. خیال نکنید با توجیهات و این‌طرف و آن‌طرف کردن، مسائل قدری حل می‌شود، نه‌خیر! این مسائل حل نمی‌شود و انسان باید خودش را اصلاح کند. این از یک طرف.

بالأخره برای انسان تعلّقاتی به‌وجود می‌آید، حالا همان‌طوری که عرض شد تعلّقات یا تعلّقات شیطانی است و یا تعلقات، تعلقات غیر شیطانی است. فرض کنید محبّتی که خداوند برای انسان نسبت به فرزند قرار داده است، این شیطانی نیست و این محبت، محبت رحمانی است. محبّتی که خداوند برای مادر نسبت به فرزند قرار داده است، این شیطانی نیست. و یا محبّت و تعلّقی که انسان نسبت به رفیق دارد، نسبت به صدیقش دارد؛ این تعلقات، تعلّقات شیطانی نیست. بالأخره اینها یک قسم تعلّق است و یک قسم ارتباط است. و یا فرض

کنید ابتلائات و مصائبی که [برای انسان پیش می‌آید و انسان به آن مسئله تعلق داشته است]. این از یک طرف که این قضیه قابل تشکیک نیست.

از طرف دیگر ما قطعاً می‌دانیم که عالم تکوین و عالم خلق مملوّ ازحوادث و قضایا و مسائلی است که گاهی اوقات برای انسان گوارا و گاهی ناگوار است. نسبت به این مسئله هم شکی نداریم و برای همه هم هست. برای همه مرض هست، برای همه صحت هست، برای همه ضیق هست، برای همه یُسر هست و اینها چیزهایی است که برای همه وجود دارد. و مهم در این دنیا گذشت است نه توقّف و نه تأمّل. انسان باید از این دنیا بگذرد و بتواند امکانات خود را در این دنیا که عبارت است از عمر و سایر آن امکاناتی که خداوند برای او قرار داده است، برای آن طرف قرار بدهد و بتواند با این امکانات خود را برای آن طرف اصلاح کند. نسبت به این مطلب هم شک نداریم.

آنچه ممکن است موجب تامّل و توقّف برای انسان شود حوادث ناگواری است که برای انسان پیش می‌آید و فکر انسان را به خود مشغول می‌کند؛

مثل امراض، نابسامانی‌ها، گرفتاری‌ها، قطع علایق، فوت‌ها، از بین رفتن موقعیت‌ها، از دست دادن شئونات اجتماعی. اینها مطالبی است که برای انسان پیدا می‌شود. افرادی که یکی از مناصب اجتماعی خودشان را از دست می‌دهند دچار ناراحتی روانی و فکری می‌شوند که موقعیت خودش را از دست داده است. افرادی که کسب و کاری را از دست می‌دهند، می‌نشینند و عزا می‌گیرند و خیال می‌کنند که دیگر دنیا به آخر رسیده است و حال آنکه فردا یا دو روز دیگر به سر کار می‌رود.

یک روز من برای دیدن یکی از ارحام به منزلشان رفتم. در منزلشان بسیاری از آقایان هم بودند و از جمله، بعضی از افرادی که معروف به بیان و تبیین مسایل اخلاقی و اجتماعی برای افراد بود. ما در آن منزل نشسته بودیم و یکی از آن افراد خیلی ناراحت بود و آقایان با او صحبت می‌کردند و او که شخص معروفی بود اصلاً حال جواب دادن نداشت. به او می‌خندیدند ولی او خنده بر لبانش نمی‌آمد. یکی گفت: «چه شده است؟ آیا کشتی‌ات غرق شده که

این‌طور هستی؟!» اول چیزی نگفت ولی بعد گفت:

این قضیّه خیلی فکر و ذهن مرا گرفته است که فرزند من در فلان وزارتخانه مشغول کار بود و الآن وزیر عوض شده است و وزیر دیگری آمده است و نگرانی من این است که ایشان شغلش را از دست بدهد و اگر این شغل را از دست بدهد چه کار کنیم؟!

واقعاً یک خُرده به این آقا نگاه کنید! یعنی این فردی که سال‌ها برای مردم از توکّل و از تفویض و امثال‌ذلک صحبت می‌کند، شما او را نگاه کنید و ببینید چقدر ما باید از مسائل و قضایا دور باشیم که به این نحوه نگاه کنیم!

بعد من گفتم: اگر شغلش را از دست بدهد که در خیابان نمی‌خوابد بالأخره در منزل خودش می‌آید و شما چرا این‌قدر ناراحت هستید؟ گفت: «نه آقا! کسی که در این مملکت شغل نداشته باشد دیگر نمی‌تواند زندگی بکند.» گفتم: تا وقتی که شغل جدید پیدا کند من خرجی‌اش را می‌دهم شما نگران این نباش! ـ با او شوخی کردم ـ. این قضیه برای خیلی سال‌ها قبل بود، تقریباً حدود هفده یا هجده سال پیش بود.

التفات می‌کنید! یعنی آیا انسان باید این‌قدر درقبال حوادث و درقبال قضایا سست و ضعیف باشد که به این‌گونه بخواهد نسبت به مطالب نظر بیندازد؟! اینها برای این است که مطالب در وجود ما قرار نگرفته است. اصلاً بعضی‌ها روانی می‌شوند و اصلاً بعضی‌ها به سرشان می‌زند. یک شغل را که از دست می‌دهند به سرشان می‌زند. بابا نمُرده‌ای که! بلکه فقط شغلت را از دست دادی و فردا بهترش را پیدا می‌کنی. خداوند که کافل امور است و خودش امور را تکفّل می‌کند. چون به یک مطلب نرسیدند خیال می‌کنند که دیگر مسئله تمام است. دو روز که یک قضیّه دیر می‌شود، دو روز که یک ازدواج دیر می‌شود خیال می‌کنند که خدا دیگر با آنها قهر کرده است و یا ملائکه سر ناسازگاری قرار داده‌اند. دو روز که یک جریان قطع می‌شود می‌خواهند همهٔ عالم و آدم را وسیله و شفیع قرار بدهند برای اینکه مسئله، صورت صحیحِ متعارف را به خود بگیرد. همهٔ اینها برای همین تعلّقات است.

تمام مقدرات انسان در دنیا در راستای

صلاح او

اگر ما بدانیم که مسئله بر اساس یک حساب و کتابی است و بر اساس مبنایی است، قطعاً این‌طور نمی‌کنیم. بسیاری از بزرگان به همین قضایا و مسائل مبتلا بوده‌اند. گاهی از اوقات بلکه همیشه، آنچه را که برای انسان در این دنیا مقدّر شده است در راستای صلاح اوست. انسان باید با تفکّر بیشتری به این مطالب نگاه کند. نمی‌تواند مطالب را بسنجد و به این راحتی قضاوت کند. گرفتاری‌هایی که برای افراد پیدا می‌شود گُتره نیست و همین‌طور سرِخود برای آنها نوشته نشده است.

من‌باب‌مثال می‌گویند: دعا کنید که ما در دانشگاه قبول بشویم، دعا کنید که سر کار برویم، دعا کنید که فلان مورد که مورد توجّه ماست صورت عمل بپوشد، دعا کنید که در فلان قضیه و معامله‌ای که می‌خواهد انجام شود این معامله نصیب ما شود و دیگران آن را نبرند. تمام اینها شرک است. انسان یک وظیفه‌ای دارد. از کجا معلوم است که رفتن به دانشگاه برای شما به صلاح باشد؟ از کجا معلوم است که انجام این معامله برای شما به صلاح باشد؟

از کجا معلوم است که ازدواج و پیوستن در این نقطه برای شما به صلاح باشد؟ اگر این ازدواج انجام بگیرد، شاید دین و سعادت شما تحت الشّعاع قرار بگیرد. چطور که بارها این قضیّه اتفاق افتاده است که ازدواجی بر اساس پیروی از مبانی اسلام و مبانی شرع نبوده است و موجب هلاکت و به جهنّم رفتن افراد شده است.

بنده خودم در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به‌واسطهٔ ارتباطاتی که ایشان با افراد داشتند شاهد و ناظر حوادثی این‌چنینی بودم. در بعضی از موارد ایشان تصریح می‌کردند: ـ چطور اینکه در جلسهٔ گذشته به یک مورد اشاره کردم ـ «علت هلاکت این شخص عیال اوست.» و صریحاً می‌گفتند: «علت هلاکت آن شخص این ازدواج اوست. علت از بین رفتن استعدادهای این شخص، عیال اوست.» دیگر از این بالاتر داریم؟!

رحمت و عطوفت خداوند در سایهٔ ابتلائات و بلاها

اینها مسائلی است که ما نسبت به آن اطّلاعی نداریم. خدای متعال از باب رحم و از باب عطوفت

برای انسان این مطالب را پیش می‌آورد تااینکه شیطان انسان را اغوا نکند و همیشه به عنوان زنگ هشدار برای انسان این مطالب باقی بماند. و راجع به این مسئله الی‌ماشاءالله در میلیون‌ها نفر و بلکه برای هر فردی مواردی اتّفاق افتاده است که شواهد زنده‌ای بر این مسئله هست. و انسان بعد از مدتّ‌ها متوجّه می‌شود که عجب! این مطلبی را که تابه‌حال ناگوار می‌پنداشت چه خیرات و چه برکاتی برای او داشته است و اگر این‌طور نبود انسان از بین رفته بود و از دست رفته بود.

برای خود حقیر موارد این‌چنین در طول زندگی اتّفاق افتاد که الآن برای بنده روشن می‌شود که اگر اینها نبود به‌طورکلّی من از دست رفته بودم و در یک وادی دیگری قرارگرفته بودم. مطالبی که به ظاهر بسیار مشکل و بسیار سخت بود و خواب را از چشمان من ربوده بود. شب تا به صبح بیداری‌ها داشتم و تمام اینها برای این بود که من در این جریان و در این مجریٰ قرار نگیرم. و الآن اگر تمام دنیا را به بنده بدهند که آن شرایط مناسبِ متوقَّع و متخیَّلِ در آن موقع، برای من پیدا شود عوض نخواهم کرد،

ابداً! چون حقیقت مطلب و مسئله روشن شده است گرچه آن مشکل، سخت و مهم است. این ناگواری‌ها و مصائب، مسائلی است که می‌آید و دائماً انسان را از انحراف در این مسیر به این سمت می‌آورد و از آن طرف به اینجا می‌آورد و دائماً او را متوجه می‌کند. می‌خواهم حکمت اینها را خدمتتان عرض کنم.

حکمت ابتلائات اولیاء

وقتی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ راجع به بیماری چشم در بیمارستان بودند و بنده در خدمتشان بودم ـ خیلی هم ایشان اذیّت شدند، ایشان چند بار راجع به جهات مختلف به بیمارستان رفتند ـ یک روز صحبت راجع به این مسائل بود که خداوند چه حکمتی دارد که اولیا را به این قِسم مبتلا می‌کند و به ایشان گفتم: اگر این ابتلائات برای امثال ما باشد مشکلی نیست، بالأخره ما این‌قدر خرابی و خراب‌کاری داریم که باید با همین مسائل درست شویم. این چه مسئله‌ای است که این قضایا برای اولیاء پیش می‌آید؟ آیا صرفاً آن‌طوری که می‌گویند، برای ارتقاء و رشد است؟ یا اینکه مطالب و مسائل

دیگری هست؟ ایشان فرمودند:

هر شخصی در عالم خود مسائل و مطالبی متناسب با خود را دارد و در آن عوالم نفس و در آن حجاب‌ها ـ گر چه حجاب‌های نورانی باشد و حجاب‌های نفسانی نباشد ـ گیرهایی دارد که آن گیرها برطرف نخواهد شد مگر به این ابتلائات.

یعنی اگر تمام کرهٔ زمین را طلا کند و به فقرا بدهد این گیر برطرف نخواهد شد و باید این نحوه مسائل پیدا شود. از آن مسائل و از آن ظرائفی که هر کسی در عالم خودش و در آن مراتبش دارد. برای ما روشن است که چه مسائلی است و برای افراد دیگر همین‌طور و حتّی برای اولیاء هم در زوایای سرّ و زوایای وجود باید یک قضیه باشد. شما به مطلب فقط به‌عنوان یک قضیّه ساده نگاه می‌کنید.

ابراهیم فرزند رسول خدا صلّی الله علیه و آله وسلم از دنیا رفت. در آنجا امر بر وفات سیدالشّهدا علیه‌السلام یا وفات ابراهیم معلّق شد. حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا است و حضرت رسول فرزند خود را اختیار کرد و حیات به سیدالشّهدا تعلّق

گرفت.[1] ما هم این مطلب را یک مطلب عادی

---

[1] اثبات الوصیه، ص ۱۶۵:

«و رُوِي إنّه لمّا أصيب رسولُ الله صلّى الله عليه و آله بإبراهيمَ ابْنِه مِن ماريةَ القِبطيَّةِ جَزَع عليه جَزَعًا شَديدًا حتّى قال صلّى الله عليه و آله: "القَلبُ يَجزَع و العَينُ تَدمَعُ و إنّا عَليکَ لَمَحزونونَ و ما نَقولُ ما يَسخطُ الرّبَّ." فهَبَط عليه جبرئيلُ عليه‌السّلام فقالَ لَه: "الرّبُّ جَلّ جلاله يَقرأُ عَليکَ سلامَهُ و يَقولُ: أما أن يَختارَ حَياةَ إبراهيمَ فيَرُدّهُ اللهُ حَيًّا و يورثُه النُّبوّةَ بعدَک فيَقتُلَهُ أمَّتُکَ فَيَدخُلَها اللهُ النّارَ، أو يَبقى الحُسينُ سِبطُکَ و يَجعَلَه اللّهُ إمامًا بَعدَک فيَقتُلَهُ نصفُ أمَّتِک بينَ قاتلٍ لَه و مُعينٍ عليه و خاذِلٍ لَه و راضٍ بذلکَ و مُبغِضٍ فَيَدخُلَهم اللّهُ بذلک النّارَ". فقال: "يا ربِّ لا أُحِبُّ أن تَدخَلَ أُمَّتى كُلُّها النّارَ. و بَقاءُ الحُسينِ أَحَبُّ، و لا تَفجَعُ فاطمةُ به".»

ترجمه: «روایت شده که چون مصیبت ابراهیم فرزند پیغمبر خدا که از ماریه قبطیه بود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد آن حضرت جزع و فزع شدیدی کرد، به‌قدری که فرمود: "قلب بی‌صبری می‌کند و چشم گریه می‌نماید. ای ابراهیم! ما برای تو محزونیم ولی چیزی نمی‌گوییم که خدا غضب کند." پس جبرئیل بر پیغمبر خدا نازل شد به حضرت عرض کرد:

خدای سبحان به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید:

"آیا تو زنده بودن ابراهیم را مایلی که خدا او را زنده

می‌پنداریم.

مقام حضرت ابراهیم فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله

ابراهیم هجده ماهه بود و از دنیا رفت. خود ابراهیم در همان دوران طفولیّت این حالت را پذیرفت. ما الآن او را هجده ماهه می‌دانیم، ولی او در عالم خودش با ادراک و با اختیار این مطلب را پذیرفت. لذا الآن وقتی که مقام ابراهیم را در مدینه زیارت می‌کنید نباید به‌عنوان فقط یک فرزند یک

کند و بعد از تو او را وارث مقام پیغمبری نماید و امت تو او را بکشند و بدین جهت خدا کلیه امت تو را در جهنم داخل کند یا اینکه حسین باقی باشد و خدا او را بعد از تو امام قرار دهد و نصف امت تو ـ که یک عده‌ای از آنان قاتل و یک عده‌ای مُعین و یک عده‌ای به قتل او راضی و یک عده‌ای ناراضی باشند ـ او را بکشند و خدا قاتلان آن حضرت را در جهنم داخل کند؟"

رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله وسلم گفت:
"پروردگارا! من دوست ندارم که کلیه امتم در جهنم داخل شوند و از طرفی هم باقی بودن حسین از برای من محبوب‌تر است و فاطمه هم برای مصیبت او اندوهگین نمی‌شود". (محقق)

سال و نیمه باشد بلکه الآن باید به‌عنوان مقام بزرگ‌ترین پیغمبر، به او نظر بیندازیم. همین فرزند رسول خدا که در آنجا مدفون است خیلی مقام عظیمی دارد. باید با این نحوه در آنجا فرزند رسول خدا را زیارت کرد.

ارتقاء درجات پیامبر صلی الله علیه و آله به‌واسطهٔ تحمل مصائب

تصور نکنیم از آنجا که مطلب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برمی‌گردد دیگر هیچ مطلبی برای رسول خدا در آن عالم خودش اتفاق نیفتاده است و بگوییم که بالأخره او پیغمبر است و پیغمبر هم که این حرف‌ها را ندارد و هزارتا مثل این مصیبت حضرت ابراهیم برای او مثل این دیوار می‌ماند! نه، این حرف‌ها نیست بلکه خود رسول خدا با گذشت از ابراهیم، مقامی را طیّ می‌کند و مسائلی را می‌پیماید و جریاناتی را در نفس خود تغییر می‌دهد؛ و مطلب به همین راحتی نیست! و این راهی است که خدا برای کمترین از بندگان به‌حسب ظاهر، تا بالاترین از بندگان قرار داده است؛ این گوی و این میدان. و این سفره برای همه گسترده شده

است.

ای رسول ما! اگر می‌خواهی به این نقطه برسی باید یا از ابراهیم و یا از حسینت بگذری. او این را می‌خواهد. من خدا هستم و مشیّت من بر این تعلّق گرفته است که این عمل را انجام بدهم. «**أبَىَ اللَهُ أن يُجرِىَ الامُورَ إلّا بأسبابِها**»[1]. جریان عالمِ تربیت، باید با اسباب و وسایل باشد. رسول خدا این‌طور نیست که صبح از خواب بلند شود و تاج رسالت بر سرش گذاشته باشند و صاحب مقام شفاعت کبری و ولایت

[1]. کافی، ج ۱، ص ۴۴۸ :

«عَن أَبي‌عبدالله علیه‌السّلام، أنّه قال: "أَبَى اللهُ أَن يُجرِىَ الأشياءَ إلّا بأسبابٍ؛ فجَعلَ لكلِّ شَىءٍ سبباً، و جَعلَ لكلِّ سببٍ شَرحاً، و جَعلَ لكلِّ شَرحٍ عِلماً، و جعلَ لكلِّ عِلمٍ باباً ناطقاً، عَرَفَهُ مَن عَرَفَه و جَهِلَهُ مَن جَهِلَه، ذاک رسول الله صلّى اللَه عليه و آله وَ نَحْن".»

ترجمه: «امام صادق علیه‌السلام فرمودند: خدا خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آورد پس برای هر چیزی سبب و وسیله‌ای قرار داد و برای هر سببی، شرح و گشایشی مقرر داشت و برای هر شرحی، نشانه‌ای [دانشی] گذاشت و برای هر نشانه، دری گویا نهاد. عارف حقیقی کسی است که این در را شناخت و نادان حقیقی کسی است که به این در نادان گشت. این در، رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم است و ما.» (محقق)

مطلقه باشد نه‌خیر، این‌طور نیست. اگر این‌طور باشد که خدا ظالم است. رسول خدا هم همین مسائل را دارد.

وجود ادراکات و تعلقات و احساسات در امام علیه‌السلام مانند سایر افراد

و این را خدمت شما بگویم که اتفاقاً یک روز مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ راجع به این قضیه صحبت می‌کردند که می‌گویند: «اینها امام بودند و دیگر مطلبی نداشتند.» من‌باب‌مثال کسی که امام است مسئله‌ای برای او نیست که بچه‌اش بمیرد، عیالش بمیرد و از بین برود و یا سرطان بگیرد. مالش از بین برود و سایر مسائل برای او پیدا بشود، او امام است و مصلحت را می‌داند. مرحوم آقا می‌فرمودند: «امام، امام است ولی چوب که دیگر نیست.» امام تعلّق دارد، امام احساس دارد، امام ادراک ما را دارد. وقتی که امام تشنه می‌شود همین آب را باید بخورد. اگر این آب شور باشد شما آن را نمی‌خورید، حالا آیا چون امام است باید بخورد؟! نه‌خیر، امام آب شور بخورد بیشتر تشنه‌اش می‌شود. امام هم همین

جهاز هاضمه ما را دارد، امام هم همین متابولیسمی[1] را دارد که ما داریم، هیچ تفاوتی در این قضیه ندارد. او هم امام است و وقتی که گرسنه‌اش می‌شود باید غذا بخورد، تشنه‌اش می‌شود باید آب بخورد، شیرینی را شیرینی می‌فهمد و ترشی را ترشی می‌فهمد. ائمّه هم همین‌طور بودند. امام رضا علیه‌السّلام به انگور علاقهٔ بیشتری داشتند تا سایر میوه‌ها. حالا فرض کنید که بگوییم چون امام رضا امام است باید به جای انگور قره‌قروت بخورد؟! نه‌خیر، این که نیست. یا اینکه زهر هلاهل برای آنها مثل جام شهد است؟! شیرینی برای ما شیرین است برای او هم شیرین است، تلخی برای ما تلخ است برای آنها هم تلخ است، زیبایی‌ها برای ما زیباست برای او هم زیباست.

و مطلبی که من در کتاب‌ها دیده‌ام و خیلی افراد اشتباه کرده‌اند و به‌طور کلّی از روی نفهمی، کیفیّت و سیستم فیزیکی و متافیزیکی امام علیه‌السّلام را طور دیگری تشریح کرده‌اند. یعنی من‌باب‌مثال چون

---

[1] Metabolism ؛ دِگَرگشت یا سوخت‌وساز؛ مجموعهٔ تغییرات ترکیبی و تخریبی در موجودات زنده است. (محقق)

امام است اگر سنگ هم بخورد تبدیل به گلبول می‌شود! نه، این‌طور نیست. اگر سنگ بخورد دل درد می‌گیرد و باید او را عمل کنند، برو برگرد هم ندارد. اگر زهر بخورد از بین می‌رود و فوت می‌کند. مگر ائمّه علیهم‌السلام را با همین زهر شهید نکردند؟! مگر سیدالشّهداء را با همین شمشیر نکشتند؟! هیچ فرقی در این مسئله ندارند.

آن‌وقت چطورمی‌شود که ما تعلّق داشته باشیم و آنها نداشته باشند؟ تعلّق، تعلّق الهی است، تعلّق، لازمهٔ نفس است. وقتی که امام علیه‌السّلام به فرزندش نگاه می‌کند به دیوار و چوب که نگاه نمی‌کند! یعنی سیدالشّهداء علیه‌السّلام در روز عاشورا وقتی که حضرت علی اکبر علیه‌السلام از دست رفت همین‌طوری می‌خندید؟! و انگارنه‌انگار که پدر است و علاقه دارد؟! و انگارنه‌انگار که اصلاً مسئله‌ای اتفاق افتاده است؟! مثل دو آهن که به هم می‌خورند و یکی از آنها شکسته می‌شود، فرزندش علی اکبر هم به همین کیفیت شمشیر بر او خورده و از بین رفته است؟! امام علیه‌السلام تعلّق دارد. منتها

آن تعلّق، تعلّق خاصّی است و حالا عرض می‌کنم که چه تعلّقی را از ما انتظار دارد. امام تعلّق دارد و اگر تعلّق نداشت پس چرا حضرت در روز عاشورا گریه می‌کرد و اشک از چشمانش می‌آمد؟ آن هم برای حضرت علی اکبر که یک تار مویش به تمام دنیا می‌ارزد. این تعلّق همین تعلّق است؛ تعلّق نفس است به یک موجودی که با او مرتبط است.

تعلق امام علیه‌السلام و ولیّ الهی به همهٔ افراد، مانند فرزند خود

اضافهٔ بر این باید بنده مطلب دیگری را هم اضافه کنم و آن این است که این تعلّقی که امام علیه‌السّلام به فرزند خود دارد به همهٔ افراد دارد. اگر انسان یک فرزند داشته باشد یک تعلّق دارد، اگر دو فرزند داشته باشد دو تعلّق دارد و اگر سه فرزند داشته باشد سه تعلّق دارد. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند: «کسی که به مرتبهٔ ولایت برسد، افرادی که با آنها ارتباط دارد، مانند فرزند او می‌شوند.» امام علیه‌السّلام در أقصی مراتب تعلّق با همهٔ افراد این نحوه تعلّق را دارد. لذا یک فرد که از بین می‌رود انگار یک فرزندش از بین رفته است، یا رفیقش از

بین رفته انگار فرزندش از بین رفته است. یک فرد عادی از بین رفته انگار فرزندش از بین رفته است. و ما ابداً این را نمی‌فهمیم! گرچه علامهٔ دهر هم بشویم نخواهیم فهمید! تا وقتی که انسان در همان مجرای ولایتی قرار بگیرد که امام علیه‌السّلام در رأس آن هِرَم قرار گرفته است، آن‌وقت می‌فهمد در دل امام چه می‌گذرد و الاّ نمی‌فهمیم.

حالا فقط این مطلب را به‌عنوان یک واقعیت که از اولیای خدا و از من می‌شنوید بپذیرید. إن‌شاءالله خداوند قسمت می‌کند که همهٔ ما متوجّه شویم وقتی که سیدالشهداء علیه‌السّلام یکی از اصحابش در روز عاشورا شهید می‌شد و حضرت گریه می‌کردند، این برای او به چه نحو بوده است؟ حضرت فرزند خود را به این نحوه می‌دیدند و گریه می‌کردند. البته آن نحوهٔ گریه، مسائل دیگری است که اگر وقت امروز مجلس با توجّه به فرصت کمی که هست اجازه بدهد در عرض چند جمله‌ای مسائل را عرض می‌کنم.

عدم تحمل افراد مصائب امام و اولیای الهی را حتی برای یک ثانیه

مرحوم آقا فرمودند: «آیا بَینَنا و بین اللَه ما حاضریم

که این مقام امامت و ولایت را با این همه گرفتاری به ما بدهند؟!» هیچ وقت نمی‌خواهیم! ما خیال می‌کنیم امام علیه‌السّلام نشسته و کیف می‌کند و سرِ سریر است و از این طرف او را باد می‌زنند و از آن طرف برای او انواع مأکولات و مشروبات و نوشیدنی‌ها و غذاها و اطعمه می‌آورند و او هم تاج ولایت را روی سرش گذاشته است. این‌طور نیست! الآن اگر یك روز از مسئولیّت امام زمان را با این افکار و با این تعلّقات به ما بدهند ما می‌خواهیم هزار سال در روی زمین نباشیم! آن امام است که می‌تواند تحمّل کند و همهٔ اینها را بپذیرد و این ناملایمات را در وجود خود تحمّل کند و صبر کند. می‌گویند: اینها از اولیاء خدا شدند و دیگر مطلبی ندارند! اینها گرفتاری و مشکلات ندارند! ایشان می‌فرمودند: «مصیبت‌هایی که برای آنها پیدا می‌شود اصلاً افراد عادی یك ثانیه نمی‌توانند تحمّل کنند!» نه‌اینکه اصلاً مصیبت برای آنها تبدیل به یك ماهیت جدای از این مقوله و به یك شکل دیگری درمی‌آید که هیچ تفاوتی با سایر مطالب نکند، نه‌خیر،

این‌طور نیست!

حکمت ترقّی افراد با مصیبت‌ها

حکمت این مصیبت‌ها و این مسائلی که برای انسان پیش می‌آید عبارت است از ترقّی. و یک فرد وقتی که می‌خواهد مشغول به دنیا بشود اینها می‌آیند و به انسان هشدار می‌دهند و او را متوجّه آن نکته‌های اساسی در زندگی خودش می‌کنند. لذا بزرگان وقتی که مدّتی می‌گذشت و مطلبی و مصیبتی پیش نمی‌آمد به فکر می‌افتادند که چه قضیه‌ای شده است؟ آیا داریم از رحمت خدا دور می‌شویم؟ یعنی درست عکس آنچه که ما الآن فکر می‌کنیم. افراد می‌گویند که ازدواج نکرده‌ایم پس از رحمت خدا دوریم، ما زن نگرفته‌ایم پس از رحمت خدا دوریم، ما قبول نشده‌ایم پس از رحمت خدا دوریم، در معاملات به آن نقاط مورد نظر نرسیده‌ایم پس از رحمت خدا دوریم. اما وقتی که عکس این مسئله برای بزرگان پیدا می‌شود آن وقت می‌گویند: قضیّه چه شده است؟!

پیمودن مسیر عادی توسط مرحوم حداد

برای بچه‌دار شدن فرزندشان

بنده خود شاهد بودم یکی از فرزندان مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در طول دوران ازدواج و زندگی خودش بچّه‌دار نمی‌شد. هرچه تلاش کردند او بچّه‌دار نشد. تا آنجایی که بنده اطّلاع دارم و بنده نسبت به این مسئله متیقَّن هستم و هیچ شکی در آن ندارم. پسر ولیّ خدا که تمام عالم وجود در اختیار اوست. ما خیلی مسائل دیدیم و بنده از خود ایشان هم خیلی مطالب دیدم. در محل مسکونی‌شان به نزد دکتر رفتند، در بغداد و جاهای دیگر هم رفتند. مجالس توسّل گرفتند و حتّی خود ایشان از پدرشان آقای حداد درخواست کردند که مرحوم آقا بروند دعا کنند و ایشان در حرم می‌رفتند و دعا می‌کردند. در مجالس، دعا می‌کردند ولی نشد که نشد. در آن زمان نباید بچه‌دار می‌شدند، اما وقتی که مرحوم آقای حداد از دنیا رفتند، ایشان یک سال بعد بچّه‌دار شدند. همین قضیّه برای افراد دیگری هم اتّفاق افتاده است و همین نحوه گرفتاری و ناگواری‌هایِ دیگر برای افراد دیگر اتّفاق افتاده است. خود ایشان راجع به گرفتاری‌ای که پیش آمده

بود به مرحوم آقا فرمودند: «شما که به ایران می‌روید در یکی از مجالستان این کار را انجام بدهید.» نه‌اینکه مربوط به این قضایا باشد بلکه مربوط به یک مسائل کلّی دیگر بود. چرا باید این نحوه باشد؟ چرا اراده نمی‌شود؟ این شخصی که می‌تواند با یک اراده همهٔ مسائل را حلّ کند چرا این کار را نمی‌کند؟

کرامتی از مرحوم حداد برای رفع حصر حکومتی از آیةالله حکیم

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که ظاهراً در زمان عبدالسّلام عارف، برای مرحوم آیةالله حکیم خیلی تضییقاتی وارد کرده بودند به‌نحوی که آب و برق و تلفن و همه چیز منزل ایشان را بسته بودند و منزل ایشان در محاصره بود و حتّی این خانواده آب نداشتند. یعنی مرحوم آقای حکیم در منزلشان آب نداشت. اصلاً همه متوجّه شده بودند که قضیّه چیست و خیلی مسئله مشکل بود. یکی از دوستان ایشان که الآن هم حیات دارد و منزلش در کاظمین است به کربلا می‌رود و خدمت آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌گوید:

به ما اطّلاع دادند که ایشان آب در منزلشان

نیست، بچّه هایشان در تشنگی وعذاب هستند و خیلی شب‌ها آن هم با کمی آب سپری می‌کنند.

سه، چهار روز از این قضیّه گذشته بود و به یک نحوِ خیلی مخفیانه و پر خطر آب به منزلشان می‌بردند؛ چون تهدید هم کرده بودند. نه برق دارند و نه تلفن است. پیش آقای حداد آمد که آقا یک کاری برای ایشان انجام بدهید. ایشان فرمودند: «إن‌شاءالله الآن درست می‌شود، خدایا اصلاح کن!» همان آنْ دستور دادند و همه چیز تمام شد. و گفتند: «بروید به‌دنبال کارتان!»[1]

این یکی از مسائلی است که بوده و دوستان ما تعریف می‌کنند و امثال‌ذلک که ایشان این کار را در بعضی از اوقات انجام می‌دادند. چرا ایشان این کار را برای فرزندشان نکردند؟ اینها مسائلی است که آنها می‌فهمند و آنها جریان عالم مشیت را می‌فهمند و تشخیص می‌دهند. می‌خواهد بگوید که این جریان، جریانی است که برای من و غیر من یکسان است. مشیّت الهی بر این قضیّه تعلّق نگرفته است و

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۶۶.

ما هم که نمی‌توانیم بر خلاف مشیّت الهی اِعمال کنیم. اگر اعمال می‌کرد همان موقع یک‌دفعه ده‌تا بچّه می‌آمد. ولی نباید این قضیّه به این نحو و به این کیفیت باشد. مگر افراد دیگر این کار را نمی‌کردند؟ مگر در احوالات مرحوم آقای شیخ حسنعلی نخودکی ـ رحمة الله علیه ـ این مطالب را نمی‌دیدیم؟!

کرامتی از مرحوم آقای شیخ حسنعلی نخودکی

یکی از این افراد است که الآن حیات دارد و در مشهد است و خود او از تصرفات همین مرحوم آقای شیخ حسنعلی وجود پیدا کرده است. در همان سال‌های آخر حیات مرحوم آقا بود که بعضی از همین دوستان از اطباء معروف مشهد، پیش ایشان آمده بودند و شخصی از آنها آمد و این قضیه را تعریف کرد. البته مرحوم آقا خیلی با لطافت و با ظرافت پاسخ ایشان را دادند. چون شأن ایشان این‌گونه بود ولی ما آن لطافت و ظرافت را کنار می‌گذاریم و صریحاً مطلب را مطرح می‌کنیم. صبح تابستان بود و آن شخص طبیب که برای دیدن ایشان

آمده بودند در همان منزل اندرونی و در بالکن نشسته بودند و به مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌گفت که فلان شخص که الآن بنده او را می‌شناسم و او را دیده‌ام، مادر ایشان با پدر ایشان ازدواج می‌کند و خیلی هم همدیگر را دوست داشتند و خیلی هم به هم علاقه‌مند بودند. دو سه سال از این قضیه می‌گذرد و این زن باردار نمی‌شود به‌طوری که باعث نگرانی می‌شود. و کم‌کم صحبت، مسئله، طعنه و مطالب دیگر ردّ و بدل می‌شود تا جایی که اصلاً زندگی به خطر می‌افتد. و بااینکه خود شوهر هم خیلی به عیالش علاقه‌مند بوده است، اقوام شوهرصریحاً تهدید می‌کنند که اگر این بچّه‌دار نشود پسر ما مجبور است که عیال دیگری اختیار کند. و اینها نگران و متأثّر می‌شوند و خیلی قضیّه برای اینها مشکل می‌شود. این خانم ناراحتی و مرضی پیدا می‌کند و مطلب به این شکل بوده که او را عمل می‌کنند و رحِم او را بیرون می‌آورند و اصلاً دیگر این زن رحم نداشته است. این قضیه که اتفاق می‌افتد دیگر فامیل شوهر مصمّم می‌شوند بر اینکه این دوتا از هم جدا بشوند و پسرشان برود یک زن و عیال

دیگر بگیرد تا بتواند بچّه‌دار بشود. این شخص نگران پیش مرحوم آقا شیخ حسنعلی می‌رود و این قضیّه را می‌گوید. ایشان می‌گویند: «إن‌شاءالله چند ماه دیگر خداوند به ایشان بچّه‌ای عنایت می‌کند.» می‌گویند: «این زن اصلاً رحِم ندارد!» می‌گوید:

شما از من بچّه می‌خواهید یا رحم می‌خواهید؟! شما اگر از من بچّه می‌خواهید بروید تا نه ماه دیگر خدا می‌دهد.[1]

و این خانم حامله می‌شود و نه ماه دیگر بچّه به‌دنیا می‌آید. آخر چه‌طور می‌شود که این قضیّه اتفاق بیفتد؟! و بعد همین یک بچّه به‌دنیا می‌آید و دیگر هم باردار نمی‌شود؛ اصلاً رحم نداشته که حالا بخواهد باردار شود. و الآن هم این شخص در مشهد زنده است و دیگر به سنّ کهولت رسیده است. و یکی می‌گفت که ما با او ارتباط داریم.

عدم انجام امور خارق عادت توسط اولیای إلهی مگر در موارد خاص

آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این کار را

---

[1] داستان

نمی‌کرد. اولیاء این کار را نمی‌کنند. التفات کردید. مسئله خیلی مهم است در حکم اعجاز است و خارق عادت است و دیگر از این بالاتر چیزی هست؟! اینکه یک انسان را که از نقطه‌نظر مادی و از نقطه‌نظر علل و عوامل مادی امکان تحقّق او نیست او را متحقّق می‌کند. بالاتر از این دیگر نداریم؛ مثل مرده زنده کردن است حتّی بالاتر از آن است. بالأخره در مرده زنده کردن یک جسدی وجود دارد و یک روح هم وجود دارد و او می‌آید آن روح را با این بدن ارتباط می‌دهد و خیلی مسئلهٔ مهمی نیست. ولی این در اینجا اصلاً قضیه مثل ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾[1] است، یا مثل قضیّه حضرت عیسی است:﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيْـَٔةِ ٱلطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًۢا بِإِذْنِي﴾.[2] قضیه مانند اوست که حضرت عیسی گِلی درست می‌کرد و می‌دمید و

---

[1] سوره یس (۳۶)، آیه ۸۶. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲:
«این است و غیر از این نیست که امر خدا آن‌است که زمانی‌که اراده کند چیزی را، به او می‌گوید هست شو، پس هست می‌شود»

[2] سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۰. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۱۱:
«ای عیسی! یاد بیاور زمانی را که از گل مانند مجسّمه و شکل پرنده می‌ساختی با اجازه من، و در آن می‌دمیدی ناگهان پرنده‌ای زنده می‌شد با اجازه من»

اصلاً روحی وجود نداشت.

حالا او از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ سؤال می‌کرد که آیا کاری را که ایشان انجام داده درست است یا نه؟ مرحوم آقا هم در آن مقام بزرگوارانهٔ خودشان به یک نحو جواب دادند. شاید موقعیتی بوده است یا اینکه نظر خاصی بوده و یا قِسم خاصی بوده که این‌گونه جواب دادند. ولی بنده در اینجا خیلی صریح می‌گویم: نه‌خیر! اولیاء خدا چنین کاری را انجام نمی‌دهند الاّ در موارد استثناء که این قضیه قطعاً جزء آن استثنائات نبوده است. همان‌طوری که ما خیلی موارد مشاهده می‌کردیم. این اراده و مشیّت الهی چیز دیگری است. اراده و مشیّت الهی و آن خواست الهی را در نظر گرفتن یعنی سپردن اختیار و اراده به اراده و مشیّت او. من‌باب‌مثال خدا نمی‌خواهد که شما در زمان حیاتتان فرزند خود و نوهٔ خودتان را ببینید. الآن خدا نمی‌خواهد که قضیه را به این نحوه اراده کند.

حالا جالب اینجاست که تمام قدرت و اختیارِ تصرف در عالم را هم به انسان می‌دهند ولی

می‌گویند که هیچ کاری نکن؛ این خیلی جالب است. همهٔ قدرت و اختیار را می‌دهند و می‌گویند: هیچ کار نکن! در بعضی موارد اعمال کن و در سایر مسائل نمی‌توانی اعمال کنی. آن‌وقت او می‌شود آقای حداد، او می‌شود مرحوم آقا! هرکسی که این‌طور نمی‌شود! ما خیال می‌کنیم اینها که مقاماتی پیدا کرده‌اند بالأخره ارادهٔ خدا تعلّق گرفته است، نه، بلکه دُم شتر به زمین رسیده تااینکه این مسئله صورت خارجی و صورت تحقق پیدا کرده است!

ابتلائات هر شخص به‌مقدار رتبهٔ او

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند: «به هر مقدار که خداوند به یک شخص رتبه می‌دهد به همان مقدار او را به ابتلائاتی مبتلا می‌کند.» این دیگر مسلّم است و این ابتلائات لازمهٔ ترقّی است. آن وقت امام علیه‌السّلام در اینجا راه عبور را برای ما توضیح می‌دهند و به عنوان می‌گویند در اینکه شما تعلّق دارید حرفی نیست ـ بنده اینها را توضیح می‌دهم ـ و من نمی‌گویم که این تعلّقات را در خودت از بین ببر، من نمی‌گویم که تو تعلّق نداشته باش و من نمی‌گویم که نظام عالم را بر وفق

مراد بگردان، همهٔ اینها مطالب غیرصحیحی است.

شخصی آمد از امام صادق علیه‌السّلام درخواست کرد که یابن رسول الله، دعا بفرمایید خدا برای من امتحان به‌وجود نیاورد. حضرت فرمودند:

«من دعای به محال نمی‌کنم و در قضای حتمی الهی این قضیّه هست که خداوند برای همه باید امتحان بیاورد. کاری که من انجام می‌دهم و کاری که تو انجام می دهی این است دعا کنیم که خدا خودش موفّق کند و توفیق بدهد که از امتحان ردّ بشویم.»

توفیق یعنی تحمّل برای عبور. فرقی نمی‌کند که یک روز، دو روز، یک ماه، دو ماه، سه سال و پنجاه سال باشد. خداوند این تحمّلِ برای عبور را به انسان عنایت بکند. حضرت فرمودند که این کار را باید انجام بدهی.

مبنای امام صادق علیه‌السّلام برای آسان شدن مصائب دنیا

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند که حالا که جریان این است پس بیا مطلب را برای خودت آسان بگردان. چطور آسان بگردان؟ با این مبنا که بدانی همهٔ امور از جانب پروردگار است و تو بنده هستی

و وقتی که بنده برای خود چیزی را نمی‌بیند «**هانَ عَلیه مصائب الدّنیا**». و دیگر مصائب دنیا برای او آسان خواهد شد و صورتش تغییر پیدا می‌کند. تعلّق، وجود دارد و این تعلّق از بین نمی‌رود ولی صورتش عوض می‌شود. فرض کنید این ناراحتی و ناگواری که الآن در این معامله برای من پیش آمده است و من در این مسئله شکست خورده‌ام، اینکه خدا می‌خواهد این مال را نصیب دیگری کند پس اسمش شکست برای من می‌شود، اما اگر نصیب من کند اسمش شکست برای او می‌شود. حالا خدا می‌خواهد جای اینها را عوض کند و هیچ فرقی هم نمی‌کند چون مال سر جایش است و خاطر همه جمع باشد که مال از بین نمی‌رود و فقط جای آن عوض می‌شود! آن چیزی که باید در جیب او برود در جیب این شخص می‌آید و این چیزی که باید در جیب این شخص برود در جیب او می‌رود؛ اگر انسان این را بداند که مال، مال خداست و تحمّل کند، ناراحت نمی‌شود و اعصابش راحت‌تر و خیالش آسوده‌ترخواهد بود.

در مسائل و ناگواری‌هایی که پیش می‌آید، انسان

باید بداند که خداوند مالک است ـ اگر امروز این مطلب را نفهمد، بخواهد و نخواهد قطعاً فردا به او خواهند فهماند؛ پس آنچه را که باید فردا بفهمیم همین الآن بفهمیم. آنچه را که باید بعد از دو سال دیگر، سه سال دیگر یا ده سال دیگر، در آن طرف متوجّه شویم، الآن متوجه شویم. آنچه که باید با رفتن به آن دنیا بفهمیم الآن همان را بفهمیم ـ و با خیال راحت زندگی کنیم و با فکرآسوده زندگی کنیم. اگر این‌طور باشد دیگر آرامش داریم. از یک‌طرف مصیبت برای او سهل شده است و از یک‌طرف نفس او در برابر بعضی از مسائل تضمین شده است. نفس او نسبت به این مراتب، حالت تضمین و ضمانی پیدا کرده است و از این مرتبه گذشته است. حالا مراتب دیگر در جای خود، این خودش یک پله و یک مسئله است.

بیان حالات سیدالشهداء هنگام شهادت حضرت علی‌اصغر علیهماالسلام

راوی دربارهٔ سیدالشّهداء علیه‌السّلام در روز عاشورا نقل می‌کند و می‌گوید: من دیدم هرچه از روز عاشورا می‌گذرد و این مسائل پیش می‌آید،

چهرهٔ آن حضرت برافروخته‌تر می‌شود. اشک می‌ریزد ولی حالت مصیبت ندارد و چهره برافروخته‌تر است و دائماً نورانی‌تر است و دائماً مسائل برای او عظمت بیشتری پیدا می‌کند. واقعاً ادراک قضیه مشکل است.[1] شما تصور کنید که یک پدر فرزند خردسالش را در بغل خود بگیرد و بیاورد در کنار جمعیّت بایستد و از آنها تقاضای سیراب شدن بکند و آنها در جلوی چشمش فرزندش را با تیر بزنند. این قضیّه برای او اتفاق افتاده است، او چه حالی پیدا می‌کند؟ واقعاً سیدالشّهداء در آن موقع چه حال و چه توجّهی داشت؟ عباراتی که ما از آن حضرت در این قضیّه می‌بینیم حکایت از این می‌کند که در عین تعلّقی که به این فرزند و بچّهٔ معصوم شش‌ماهه یعنی عبدالله رضیع دارد، آن حضرت در اینجا یک عظمت و بهاء و جلالی دارد که این مسئله و هزاران مانند این مسئله در قبال آن عظمت و جلال به‌حساب نمی‌آیند. یعنی وقتی که حضرت خودش را به خدا سپرده و دیگر برای خود چیزی در وجود خود ندیده است و خود را در اینجا مانند این بچّه و مانند این طفل معصوم درقبال پروردگار مشاهده

---

[1] معانی الاخبار، ص ۲۸۸.

کرده است، ایشان دیگر در اینجا چه مسئله‌ای می‌تواند ببیند؟ برای او چه ناراحتی‌ای خلاف توقّع و خلاف تصور پیش می‌آید؟ لذا حضرت در اینجا می‌فرمایند: «تحمّل این مصائب در دیدگاه و در منظر پروردگار آسان است.»[1] وقتی که خدا می‌بیند، آسان است.

پیام و درس سیدالشهداء در شهادت حضرت علی اصغر علیهماالسلام

ببینید حضرت به ما یاد می‌دهند؛ می‌گویند این قضیّه که برای من به این کیفیّت پیش آمد ممکن است همین قضیّه به یک نحوهٔ دیگر برای شما پیش بیاید. دقت کنید چه می‌گویم! باید یاد گرفت که به یک نحو دیگر برای شخص دیگر پیش می‌آید، به قِسم دیگر برای افراد دیگر پیش می‌آید و به یک نوع دیگر برای او پیش می‌آید. این می‌شود **«هانَ علیه مَصائبُ الدُّنیا»**. آن‌وقت دیگر این مصائب سست می‌شود و نمی‌تواند تأثیر قارعی بر نفس انسان بگذارد و تأثیر کوبنده‌ای بگذارد که انسان را شل کند

---

[1] اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۷.

و انسان را از تصمیم گیری‌ها بیندازد و او را از آن ارادهٔ بر حرکت در مسیر، سست کند. آن‌وقت دیگر می‌خندد و اصلاً به قضایایی که اتفاق می‌افتد دیگر توجّه ندارد. یک مطلب در ذهن او می‌ماند و آن حرکت او است. خودت و موقعیت خودت را مراقب باش! اینها قضایایی است که می‌آید و می‌رود.

این برای چیست؟ این برای این است که انسان می‌داند آنچه که هست مربوط به اوست و همهٔ ما ملک او هستیم و در تحت اراده و اختیار او هستیم. لذا مسائل برای او آسان می‌شود؛ «**هانَ علیه مَصائبُ الدُّنیا**» تااینکه انسان از این مرتبه می‌گذرد. وقتی که از این مرتبه گذشت و به مقام عبودیّت رسید اصلاً مصیبت نه‌تنها بر او سست خواهد شد بلکه ماهیّت خود را عوض خواهد کرد و اصلاً خودش به استقبال می‌رود.

اینجا دیگر مقامی است که خیلی اعلاء است و عالی‌ترین مقامی است که به قول خواجه: «زیر

شمشیر غمش رقص کنان باید رفت.»[1] اصلاً خودش به‌دنبال می‌رود، خودش خودش را در معرض قرار می‌دهد. خودش می‌گوید: پس چه شد؟! خودش می‌گوید: پس چرا مسئله‌ای نیست؟! پس چرا قضیّه‌ای اتّفاق نمی‌افتد؟! یعنی به ادراکی می‌رسد که آن ادراک دائماً او را در حال طلب قرار می‌دهد. دائماً می‌خواهد بطلبد. دائماً می‌خواهد تغییر پیدا بکند دائماً می‌خواهد نفس خودش را عوض کند و به‌دنبال چاره و وسیله می‌گردد. نه‌اینکه فرار کند و بگوید که یک‌وقت اتّفاقی نیفتد و یک‌وقت آن‌طور نشود.

معنای اشک شوق مرحوم حداد در واقعهٔ کربلا

لذا در قضیّهٔ کربلا همان‌طوری که آقای حداد به مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ می‌فرمودند، ماهیّت مسئله از صورت مصیبت خارج شده بود. این آن سرّی است که ایشان می‌فرمودند و خیلی

---

[1] دیوان حافظ، غزل ۱۱۱:

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت ❊❊❊

کان که شد کشته او نیک سرانجام افتاد

افراد، مسئله را نفهمیده بودند و نسبت به ایشان مسائل و ردّها و انتقادهایی داشتند. مسئله این است که در قضیّهٔ روز عاشورا اصلاً مسئله از مصیبت خارج شده بود و مسئله مصیبت نبود.

حالات اصحاب سیدالشهداء در شب عاشورا

اصحاب سیدالشّهداء می‌خندیدند، مسلم بن عوسجه شوخی می‌کرد. پیرمرد با آن رفیق خودش در شب عاشورا شوخی می‌کرد.[1] حضرت علی اکبر نسبت به مسائل و قضایایی که می‌خواست اتّفاق بیفتد می‌فهمیدند که دیگر مسئله شوخی نیست؛ اصلاً حالت استقبال داشتند که چه وقت صبح می‌شود؟ چه زمانی این شب، صبح می‌شود؟ و چه زمانی می‌خواهد این مسائل اتفاق بیفتد؟ اصحاب سیدالشّهداء در رفتن به میدان بر همدیگر پیشی می‌گرفتند و می‌ترسیدند که نکند یک‌وقت قضیّه‌ای اتفاق بیفتد و شهادت نصیب آنها نشود. و خدا نکند که یک‌وقت یک مسئله و یک مطلبی اتّفاق بیفتد و

---

[1] رجوع شود به اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۹۵.؛ نفس المهموم، ص ۲۱۳.

حضرت بگویند که شما نروید و یا مثلاً یک اتّفاقی بیفتد. دائماً در اضطراب بودند و هر کس می‌خواست زودتر برود که مسئله تمام بشود و قضیه به نهایت برسد و آن «**فُزتُ و ربِّ الکعبه**»[1] ای که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در محراب گفتند آن «**فُزتُ و ربِّ الکعبه**» نصیب او شود و وقتی که شمشیر می‌خورد دیگر کار تمام است و تکلیف دیگر تمام است.

«فُزتُ و ربِّ الکعبه»ی امیرالمؤمنین در هنگام شهادت و تمام شدن تکلیف

امیرالمؤمنین چه وقت گفت: «**فُزتُ و ربِّ الکعبه**»؟ وقتی که دید تکلیف تمام شد و ابن ملجم شمشیر را زد و دیگر پرونده بسته شد. اینجا حضرت فرمود: «**فُزتُ**» یعنی دیگر به آن مرتبه رسیدم، آنچه را که به‌دنبالش بودم حیاضت کردم و به‌دست آوردم.

حالا دیگر خیال می‌کنم رفقا آن استعداد و آمادگی را پیدا کرده باشند که با مطالبی که عرض

---

[1] مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السلام (ابن شهرآشوب)، ج۳، ص ۳۱۲.

شد، اگر چنین وضعیت و قضیه‌ای بخواهد برای ما اتفاق بیفتد ـ البته نه در هر جایی، بلکه در رکاب سیدالشّهداء، التفات کردید! در رکاب سیدالشّهداء یا در رکاب ولیّ خدا که همان وجود نازلهٔ امام علیه‌السّلام است ـ آیا دائماً دقیقه‌شماری نمی‌کنید؟! آیا دائماً لحظه‌شماری نمی‌کنید؟! لحظه‌ای که در آن لحظه، سعادت بر انسان تمام شده و در آن لحظه شیطان کنار رفت و شخص اهل سعادت شد و دیگر در آن لحظه امام علیه‌السّلام انسان را گارانتی کرده و تمام شد؛ آیا این وقت، لحظه شماری ندارد؟! آیا شادی ندارد؟! آیا انتظار کشیدن ندارد؟! پس می‌بینید مصیبت چهرهٔ خودش را عوض کرد و تبدیل به عروسی شده است، تبدیل به جشن و شادکامی شده است.

اصلاً در روز عاشورا از افراد عمرسعد می‌گویند: «انظُرُوا إلی هذا الرّجُل لایُبالی بالمَوت؛ نگاه کنید! ببینید اصلاً تنها چیزی که به نظرش نمی‌آید مرگ است.»[1] تعجب می‌کنند که اینها چه‌کار

---

[1] معانی الاخبار، ص ۲۸۸:

«قال عليُّ بنُ الحسينِ عليهما السلام: "لمّا اشتَدَّ الأَمرُ بِالحسَينِ بنِ علىٍّ بنِ أبى‌طالِبٍ عليهماالسلام نَظَرَ إلَيهِ مَن كانَ مَعَهُ فَإذا هُوَ بِخِلافِهِم لأنّهُم كُلّما اشتَدَّ الأَمرُ تَغَيَّرَت ألوانُهُم و ارتَعَدَت فَرائِصُهُم و وَجِلَت قُلُوبُهُم وَ كانَ الحسينُ عليه السلام و بعضُ مَن مَعَهُ مِن خَصائِصِهِ تُشرِقُ ألوانُهُم و تَهدَأُ جَوارِحُهُم و تَسكُنُ نُفوسُهُم فَقالَ بَعضُهُم لِبَعضٍ: انظُروا لا يُبالى بالمَوْتِ فَقال لَهُمُ الحسينُ عليه السلام: صَبراً بَنى الكِرام فَما المَوتُ إلاّ قَنطَرَةٌ تَعبُرُ بكُم عَن البُؤس و الضّرّاءِ إلَى الجِنانِ الواسِعَةِ و النَّعيمِ الدّائِمَةِ فَأيُّكُم يَكرَهُ أَن يَنتَقِلَ مِن سِجنٍ إلَى قَصرٍ و ما هوَ لأَعدائِكُمْ إلاّ كَمَن يَنتَقلُ مِن قَصرٍ إلى سِجنٍ و عَذابٍ. إنّ أبى حَدّثَنى عَن رسولِ الله صَلّى الله عليهِ و اِله: أنّ الدّنيا سِجنُ المُؤمِنِ و جَنَةُ الكافِرِ و المَوتُ جِسرُ هؤلاءِ إلى جَنّاتِهِم و جِسرُ هؤلاءِ إلى جَحيمِهِم ما كَذَبتُ و لا كُذِبتُ".»

معاد شناسى، ج ۱، ص ۱۱۳:

«حضرت امام زين العابدين عليه السّلام

فرمودند: "چون در روز عاشورا کار بر حسین بن علیّ بن أبی‌طالب علیهماالسّلام بسیار سخت شد، بعضی از افرادی که با آن حضرت بودند، چون بر آن حضرت نظر کردند دیدند آن حضرت در حالات به خلاف آنهاست؛ چون حال آنها چنین بود که هرچه امر شدّت می‌یافت رنگ‌ها از چهره‌ها متغیّر می‌شد و بندها به لرزش درمی‌آمد و دل‌ها به طپش می‌افتاد. ولیکن حال و خصیصه سیّدالشّهداء صلوات الله علیه و بعضی از اطرافیان آن حضرت که با او بودند چنین بود که رنگ‌های صورت‌هایشان می‌درخشید و اعضایشان آرام می‌گرفت و نفس‌ها در سینه‌ها آرامش بیشتری می‌یافت.

در این حال بعضی به یکدیگر می‌گفتند: ببینید! گویی این مرد ابداً باکی از مرگ ندارد. حضرت سیّدالشّهداء به آنها فرمود: ای فرزندان عزیزان و بزرگواران! قدری آرام بگیرید، صبر و تحمّل پیشه کنید! چون مرگ نیست مگر پلی که عبور می‌دهد شما را از گرفتاریها و شدائد به سوی بهشت‌های وسیع و نعمت‌های جاودانی. کدام یک از شما مکروه

می‌کنند؟! یا دارد که «انْظُروا إلی هولاء» و به خود سیدالشّهداء یا به اصحاب اشاره دارد، ظاهراً دو بیان است. به این اصحاب نگاه کنید که اصلاً خودشان را توی دل ما می‌اندازند. خودشان را در این آهن و تیر و شمشیر می‌اندازند و آنها مانده بودند که قضیّه چیست؟! آن احمق‌ها و بیچاره‌ها نمی‌دانستند که مطلب برای اینها عوض شده است. آنها فرار می‌کنند امّا اینها به استقبال می‌روند. آنها این را جام زهر می‌دانند و اینها جام شهد می‌دانند. وقتی که حضرت

و ناپسند دارید که از زندانی به قصر مجلّلی انتقال یابید؟ آری، مرگ برای دشمنان شما نیست مگر مانند کسی که از قصری به سوی زندان و شکنجه انتقال یابد. همانا پدرم برای من روایت کرد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که: حقّاً دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، و مرگ پلی است که اینها را به‌سوی بهشت و آنها را به‌سوی جهنّمشان می‌کشاند، من دروغ نمی‌گویم و به من نیز دروغ گفته نشده است".»

قاسم علیه‌السلام می‌گوید: «**أحْلی مِن العَسل**؛[1] از عسل شیرین‌تر است»، بی‌خود نمی‌گفته است، یعنی می‌فهمید و می‌گفت. این مسئله را ادراک می‌کرد و می‌گفت. او سیزده سالش بود ولی می‌فهمید. فهمی را که بزرگان هفتاد سالهٔ ما هم نداشتند. او می‌فهمید که این مطلب را می‌گفت. او این مسئله را ادراک می‌کرد و می‌گفت: «**أحلی مِن العسل**». اینجاست که دیگر گریهٔ انسان بر سیدالشّهداء گریهٔ بر مصیبت نمی‌شود. اشک از چشمان انسان می‌آید امّا این اشک بر حسرت است نه اشک بر اینکه چرا شمشیر زدند و الآن خون از صورتش می‌آید.

چگونگی عزاداری ما برای امام حسین علیه‌السلام در صورت مرگ طبیعی حضرت

یک وقت من این مطلب را عرض کردم که مردم چگونه می‌پندارند اگر سیدالشّهداء علیه‌السّلام با مرگ طبیعی از دنیا می‌رفت؟ آیا ما این‌قدر برای او

---

[1] نفس المهموم، فی ذکر وقایع لیلة عاشوراء:

«... فَقالَ لهُ القاسِمُ بنُ الحسنِ علیه‌السلام: "و أَنا فیمَن یُقتَلُ؟" فَأَشفَقَ علیه فقالَ له: "یا بُنَیَّ کَیفَ الموتُ عندکَ." قال: "یا عَمِّ أَحلی مِنَ العَسَلِ". »

سینه می‌زدیم یا نه؟ در اینجا به زور یک مجلسی می‌گرفتیم و نعوذ بالله، نعوذ بالله مثل مجالسی که برای امام هادی یا امام باقر علیهماالسّلام گرفته می‌شود که ایشان بالأخره یک سمّی‌خوردند و به شهادت رسیدند.

آفت مصیبت‌زدگی در مجالس امام حسین علیه‌السلام

چرا [برای امام حسین آن مجالس را می‌گیریم]؟! حتماً چون برای امام حسین این‌طور شد و شمشیر زدند و تکه‌تکه‌اش کردند، چون فرزند شیرخوارش را با تیر زدند، چون فرزند برومند و بزرگ او حضرت علی‌اکبر را این‌طور کردند، چون ذراری او را به این کیفیّت درآوردند!

تمام اینها، این قضیّه را مصیبت نگاه کردن است و هر مقدار که مصیبت بیشتر شود بیشتر بر سرمان می‌زنیم. حالا اگر امام حسین را با یک ضربهٔ شمشیر زده بودند این‌قدر بر سرمان نمی‌زدیم. ولی چون با تیر به پیشانی زدند، چون با تیر به قلب زدند، چون با این کیفیت به شهادت رساندند، چون بدنش را زیر اسب‌ها انداختند، چون این کار را کردند، دائماً داد و

فریاد و تحریک کردن، بیشتر خواهد بود. به مجالسی که هست نگاه کنید؛ می‌بینید دیگر. «آی فلان! آی داد! آی بیداد!» حنجرهٔ خودشان را هم پاره می‌کنند چراکه دائماً مصیبت بیشتر شده است.

اما اولیاء خدا این‌گونه به قضیه نگاه می‌کنند که چه نور بیشتر، چه عشق بیشتر، چه بهاء بیشتر، چه رفعت بیشتر، چه رتبه بیشتر، چه الطاف بیشتر، چه عنایات بیشتر، چه تقّرب بیشتر، و چه وحدت بیشتر، آنها دائماً به این کیفیّت نگاه می‌کنند. این معنی و مقصود مرحوم آقای حداد و مرحوم آقا ـ رضوان الله علیهما ـ در کتاب روح مجرّد است که بی‌خبران این نکته را در نیافتند و به انتقاد پرداختند که در جریان کربلا مصیبت، چهرهٔ ماهوی خود را تغییر داده بود.[1] هویتش همان وجود خارجی است و ماهیت و حدّ و رسمش تغییر پیدا کرده است.

«فَیا سُیوف خُذینی» کلام سیدالشهداء نیست

ما این را مصیبت می‌پنداریم ولی او ترقّی می‌بیند و

---

[1] روح مجرد، ص ۷۹.

استقبال می‌کند و می‌گوید: «فَیا سُیوف خُذینی». البته این «فیا سُیوف خُذینی» کلام سیدالشّهداء علیه‌السلام نیست. یك وقت این مطالب را اشتباه نگیرید. دیده شده در بعضی از اعلانات و پرچم‌ها می‌نویسند که «إن کانَ دینُ محمدٍ لا یُستقیم إلّا بقتلی فیا سیوف خُذینی» که از حضرت سید الشّهدا نقل می‌کنند. ولی این مطلب مربوط به حضرت نیست بلکه مربوط به یکی از واعظین مصری است که اشتباهاً نقل می‌کنند. البته عباراتی دراین زمینه هست امّا این عبارت مربوط به سیدالشّهداء نیست و کسی این عبارت را به‌عنوان سیدالشّهداء هم نقل نکند. این استقبالی که سیدالشّهداء از این جریان می‌کند استقبال از لطف است، استقبال از مقامات است، استقبال از تسلیم است و استقبال از رضاست. و تا وقتی هم که از روی زین به زمین و روی خاك می‌افتد و حضرت سرش را روی خاك می‌گذارد و می‌گوید: «**تَسلیماً برضائك**»[1]، تا آن دَم آخر هم دست

---

[1] معاد شناسی، ج ۱، ص ۷۶؛ لَمعات الحسین، ص ۳۸، به نقل از مقتل مُقرّم، ص ۴۲۳:

بر نمی‌دارد و از آن مرام تعدّی نمی‌کند. تا لحظهٔ آخر از آنچه را که امضاء کرده است دست برنمی‌دارد؛ این می‌شود تبدّل مصیبت و تبدّل مصیبت به این می‌گویند.

الحمدلله راجع به این مطلب رفقا و دوستان تا آنجایی که باید مطلب مشخص شود مسئله را دریافتند. و مطلب و شرح و بیان کلام امام صادق علیه‌السّلام نسبت به عنوان و نسبت به این قضیه تمام شد و نکته و قضیه برای دوستان روشن بود ولی قدری بیشتر روشن و واضح‌تر شد.

توصیه‌های ماه مبارک رمضان

ماه رمضان را در پیش داریم. ماه بسیار مهم و ارزشمندی که در طول سال فقط یک ماه را خداوند نصیب ما کرده است. انسان در طول سال مستحب است که در هر ماه، سه روز را روزه بگیرد.[1] امّا آن

«إلهی رِضًی بقَضاک ،تَسلیمًا لِأمرک، لا مَعبودَ سِواک، یا غیاث المُستَغیثین.»

[1] الکافی، ج ۴، ص ۸۹:

«عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللهِ عَلَيهِ اَلسَّلاَمُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: "صامَ رسولُ اللهِ صلَّى اللهُ

روزه‌ای که در آن موقع می‌گیرد با روزه‌ای که در ماه رمضان می‌گیرد تفاوت دارد. مثل اینکه خداوند در

علیهِ و الهِ حتَّی قیلَ ما یُفطِرُ ثمَّ أَفطَرَ حتَّی قیلَ ما یَصومُ ثمَّ صامَ صَومَ داودَ عَلیهِ السّلامُ یوماً و یوماً لاَ ثمَّ قُبِضَ علی صیامِ ثَلاثَةِ أیّامٍ فی الشَهرِ.“ قالَ: ”إنّهُنَّ یَعدِلنَ صَومَ الشَهْرِ و یَذهَبنَ بِوَحَرِ الصَّدرِ و الوَحَرُ الوَسوَسَةُ“ قالَ حَمّادٌ فَقُلتُ: وَ أیُّ الأیّامِ هیَ قالَ: ”أوَّلُ خَمیسٍ فی الشَّهرِ و أوَّلُ أربِعاءَ بَعدَ العَشرِ مِنهُ وَ آخِرُ خَمیسٍ فیهِ فَقُلتُ کَیفَ صارَتْ هذِهِ الأیّامُ الّتی تُصامُ“ فَقالَ: ”إنَّ مَن قَبلَنا منَ الأُمَمِ کانَ إذا نَزَلَ عَلی أحدِهِمُ العَذابُ نَزَلَ فی هذِهِ الأیّامِ فَصامَ رسولُ اللهِ صلَّی اللهُ علیهِ و آلهِ هذِهِ الأیّامَ المَخوفَةَ.“»

ترجمه: « حمّاد بن عثمان گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: ”رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله آن قدر روزه گرفت که گفتند: افطار نمی‌کند. سپس حضرتش چندان افطار کرد که گفتند: روزه نمی‌گیرد. آن‌گاه روزه داوود علیه السّلام را یک روز در میان می‌گرفت و پس از آن حضرتش درحالی‌که در هر ماه سه روز روزه می‌داشت از دنیا رفت.“ امام صادق علیه السّلام در ادامه فرمود: ”روزهٔ سه روز در ماه معادل روزهٔ یک ماه است و همان وسوسه سینه را از بین می‌برد.“ حمّاد گوید: گفتم: آن سه روز کدام روزها هستند؟ فرمود: ”نخستین پنجشنبه در ماه و نخستین چهارشنبه بعد از ده روز از آن و آخرین پنجشنبه آن“. گفتم: چگونه این ایّام برای روزه اختصاص یافته است؟ فرمود: ”در امت‌های پیشین هرگاه بر یکی از ایشان عذابی فرود می‌آمد در همین ایّام نازل می‌گشت، ازاین‌رو رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله این ایّام سهمناک را روزه گرفت.“» (محقق)

ماه رمضان رحمت خود را برای بندگان خیلی وسیع و باز کرده است و بزرگان نسبت به ماه رمضان خیلی عنایت داشتند. ماهی است که به فرمایش رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم: «**دُعِیتُم فیهِ إلی ضِیافَةِ اللهِ**؛ در این ماه به ضیافت خدا دعوت شده‌اید.»[1] یعنی رسول خدا واقعیتی که خودش ادراک می‌کند را به ما می‌گوید که این ماه را نباید از دست بدهید. تا سال دیگر معلوم نیست چه کسی زنده می‌ماند یا نمی‌ماند یا توفیق برای سال آینده چیست؟ فعلاً خداوند باب رحمت خودش را در این ماه باز کرده است.

حضرت فرمودند: «ملعون آن کسی است که این ماه بر او بگذرد و مشمول رحمت خدا نشود.»[2] خیلی عجیب است! این عبارت، عبارت عجیبی است؛ یعنی آن‌قدر خداوند در این ماه از وسائط و وسایل برای رحمت و برای بخشش ریخته است که مگر کسی با عناد و با غرض بیاید و پشت کند. تأکیدها

---

[1] الأمالی (شیخ صدوق)، ص ۹۳.

[2] همان:

«... فإنّ الشّقیَّ مَن حَرُمَ غُفرانَ الله فی هذا الشّهر العظیم.»

در این زمینه بسیار زیاد بوده است و سفارشاتی که بزرگان داشتند خیلی بوده است. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ همیشه قبل از این ماه برای افراد توصیه داشتند که سعی کنید آنچه را که مورد نظر اولیاء و مورد نظر رسول خدا نسبت به روزه است انجام بدهید، نه صرفاً یک گرسنگی دادن و بعد به انتظار کشیدن برای اینکه چه وقت افطار می‌شود.[1] مردم می‌گویند که بالأخره واجب شد و وارد ماه رمضان شدیم، إن‌شاءالله قضیه تمام می‌شود. روز اول می‌شمارند و می‌گویند که بیست و نه روز دیگر مانده است. بعد روز دوم را می‌شمارند و همین‌طور ادامه می‌دهند. نصف ماه می‌گذرد و می‌گویند که دیگر چیزی نمانده است. ما باید حالی داشته باشیم که بر هر روزی که از ما می‌گذرد مصیبت از دست دادن یک روز در ما باشد که یک روز گذشت و یک روز به اتمام ماه رمضان نزدیک شدیم؛ البته اگر این حال برای ما باشد!

و چطور می‌شود انسان این حال را تأمین بکند؟ غذا به مقدار باید بخوریم و نباید معدهٔ خود را

---

[1] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به انوار ملکوت، ج۱، بخش نور ملکوت روزه.

سنگین بکنیم. باید در ماه رمضان مراقبهٔ خود را بالا ببریم. ارتباط با افراد مختلف و صحبت‌های مختلف اثرات روزه را در انسان از بین می‌برد. نشستن و صحبت کردن در مسائل دنیوی که اینجا چه شد و آنجا چه شد، فلان کشور چه اتفاقی افتاد و امثال این مطالب، اصلاً به‌درد ما نمی‌خورد.

این را به رفقا بگویم: بدانیم یا ندانیم اوضاع عالم بر وفق خودش می‌گذرد و این وسط کلاه سر ما رفته است! نشستن و صحبت کردن و اینجا چه شد و آنجا چه شد و این آمد و آن رفت، تمام اینها خساراتی است که متوجّهٔ ما و شما خواهد شد. ما باید به کار خود بپردازیم. صحبت کردن‌های بیجا، ارتباط با افرادی که اهل دنیا هستند و مسائل را به مطالب روزمره گذراندن را ترک کنیم. سعی کنیم هرچه کمتر در این ماه صحبت کنیم. این زبان را ببندیم و کمتر صحبت کنیم و فقط به مطالب ضروری بپردازیم. صحبت کردن عادی آن ذخیرهٔ انسان را تهی می‌کند.[1] حالا به غیبت و تهمت و... که خدای

---

[1] إن‌شاءالله در باب صَمت اگر خداوند بعداً قسمت کند و برسیم در آنجا توضیح می‌دهیم.

نکرده به آنجاها بگذرد که آن که مسئلهٔ دیگری دارد.

همین صحبت کردن‌های عادی مثل کجا رفتی؟ از کجا آمدی؟ چه وقت سر کار رفتی؟ چه وقت به منزل برمی‌گردی ؟ امشب کجا می‌روی؟ اینها را نگوییم، تجربه کنید. از صحبت کردن‌های زیاد، ارتباط با افراد و آنهایی که اهل دنیا هستند و به اخبارهای بی نتیجه، و مسائل بی‌توجّه و غیرمفید توجّه کردن و گوش دادن، دوری کنید.

تفکّر در خود و به حال خود پرداختن و اذکار را گفتن. انسان در طول روز به ذکر **«لااله‌الاالله»** مشغول باشد. اگر هم نمی‌تواند و در میان جمع هست و می‌خواهد ذهن خودش را منصرف کند، در دل خود بگوید و ذهن خودش را از جمع بیرون ببرد که آن تأثیرات نسبت به او کمتر خواهد شد.

اغلبِ شب‌ها و مقدار معظَم از شب را به بیداری گذراندن، مخصوصاً انسان حداقل یکی دو ساعت نزدیک به اذان را بیدار باشد و به تلاوت قرآن و به نماز مشغول باشد. نماز را با صوت بخواند و آهسته نخواند. نور ملایم و کمی در اتاق باشد و قرآن

بخواند و در نمازهای خود قرآن را از روی آن بخواند. یک سوره را در نظر بگیرد و آن را به قسمت‌های مختلف تقسیم کند و در نماز بخواند. این مطالبی را که عرض می‌کنم مسائلی بوده که بزرگان برای خصوص ماه رمضان تذکّر می‌دادند. عطر استعمال کند و بداند که خداوند متعال در شب‌های ماه رمضان قسمت‌های خاصی را نصیب بندگانش می‌کند و آن روزه‌ای را که در روز گرفته است در شب تثبیت می‌شود.

مبادا عمدۀ شب را به خواب بگذرانید به‌خصوص برای شب‌های ماه رمضان. برای خواب وقت زیاد دارید! در این ماه تلاوت ادعیه‌ای که مأثور است و همین‌طور قرائت قرآن، بسیار مؤکّد است که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم دربارۀ این ماه فرمودند:

«أنفاسُکم فیه تَسبیحٌ، نَومُکُم فیه عِبادَة؛ **نفس که می‌کشید خداوند آن نفس را در این ماه تسبیح خودش قرار می‌دهد.**»[1]

---

[1] همان.

اگر برای رفع کسالت برای انسان در این ماه خوابی عارض می‌شود خداوند آن را به حساب عبادت می‌گذارد؛ معنایش این است که انسان خودش را در موقعیت استجلاب انوار الهی قرار می‌دهد. دیگر در آن صورت خواب او هم مانند عبادت خواهد شد و حرکات او در آنجا تبدیل به عبادت خواهد شد.

خلاصه نعمتی است که خداوند عطا کرده است و چه نعمتی؟! مگر مرحوم آقا در کتاب خودشان نفرمودند که مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ بعد از گذشت ماه رمضان به‌عنوان تشکر از الطاف الهی که این نعمت نصیبشان شده، زیارت دوره و زیارت أعتاب مقدسه می‌کردند. یعنی آنها در این قضیه چه معنایی را ادراک می‌کردند؟! من‌باب‌مثال انسان فقط یک ماه گرسنگی بکشد، آیا این هم شد ضیافت؟! «**دُعيتُم فيهِ إلى ضِيافةِ اللهِ**»، انسان یک ماه امساک کند و همین؟! یا اینکه نه، انسان از این گرسنگی در این ماهِ به‌خصوص استفاده بکند و انسان خودش را به آن نقطه‌ای که آنها در آن

نقطه قرار دارند نزدیک کند و بگذارد که حداقل آثار این ماه تا ماه‌ها در وجود او باقی بماند. آن وقت این تشکر هم دارد؛ تشکر از اولیاء، تشکر از ائمّهٔ معصومین، و زیارت آنها برای رسیدن به این نقطه است.

خلاصهٔ مطلب اینکه مرحوم آقا می‌فرمودند:

طبق دستور بزرگان در این ماه باید انسان مانند یک نگهبان در کنار قلب خودش بایستد و غریبه‌ها را از ورود در قلب حاجز باشد و مانع باشد.

نگذارد کسی به غیر از او به قلبش وارد شود. نگذارد خطوراتی به ذهنش بیاید. آن مسائلی که در گذشته در طول روزمره در طول ماه‌ها برای او بوده است نگذارد در این ماه باشد. مواظب بر قلب و بر خودش باشد و این دل را که حرم و حریم الهی است برای صاحب‌خانه محفوظ نگه دارد. إن‌شاءالله امیدواریم خداوند متعال ما را موفّق کند که این‌چنین روزه بگیریم و این‌چنین از نعمت‌های ضیافت الهی برخوردار باشیم.

اللهمَ صلّ علی محمّد و آل محمّد